

روابط اردوی انقلاب اسلامی

با ایالات متحده آمریکا قبل از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷*

از زمانی که دکتر ابراهیم یزدی اولین کتاب خاطرات خود را با عنوان *آخرین تلاشها* در *آخرین روزها (مطالبی ناگفته پیرامون انقلاب اسلامی ایران)* در ۳۲۵ صفحه در تهران منتشر کرد، بیش از سی سال می گذرد. در این فاصله بسیاری از شخصیت‌های مطرح در انقلاب نیز خاطرات خود را از آن دوران منتشر کرده اند؛ ولی در این کتابهای خاطرات تقریباً هیچ چیز درباره ارتباطات اردوی انقلاب اسلامی و رهبران آن با ایالات متحده آمریکا وجود ندارد. اینک دکتر ابراهیم یزدی خاطرات مفصل خود را با عنوان *ثصت سال صبوری و شکوری* منتشر کرده است، که جلد سوم آن، با عنوان *۱۱۸ روز در نوفل لوشاتو (۱۴ مهر - ۱۲ بهمن ۱۳۵۷)* حاوی اطلاعاتی ست دست اول از روابط یاد شده؛ و به همین دلیل از اهمیت ویژه ای برخوردار است؛ خاصه این که وی یکی از معدود همراهان آیت الله خمینی

* از زمستان سال گذشته تاکنون دکتر ابراهیم یزدی سه جلد از خاطرات تفصیلی خود را با عنوان *ثصت سال صبوری و شکوری* از طریق اینترنت منتشر کرده است. **جلد اول** شامل پنج فصل است با عناوین: ریشه ها؛ تحصیلات؛ در صحنه زندگی، کارها و مشاغل علمی و حرفه ای؛ ازدواج، خانه و خانواده؛ فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی و اسلامی. **جلد دوم** به اقامت ۱۸ ساله او در خارج از ایران، و شرح فعالیت‌هایش می پردازد. این جلد در دو دفتر تنظیم شده، شامل: خاطرات، و نامه‌ها. **جلد سوم** با عنوان فرعی *۱۱۸ روز در نوفل لوشاتو (۱۴ مهر - ۱۲ بهمن ۱۳۵۷)*، در پنج فصل تنظیم شده: شروع یک پایان؛ دیدارها و گفتگوهای دیپلماتیک؛ دیدار با نمایندگان سایر دولتها، گروهها، جمعیتها و شخصیتها؛ فروپاشی نظام استبداد سلطنتی؛ بازگشت به ایران؛ و مقالات و مصاحبه های تکمیلی. این نوشته فقط بررسی اجمالی بخشی از فصل دوم از جلد سوم کتاب است، که در بخشی از آن به دیدارها و مذاکرات «اردوی انقلاب» با نمایندگان دولت ایالات متحده آمریکا پرداخته است.

بود که ارتباطات بین المللی رهبر انقلاب اسلامی را هدایت یا سرپرستی می کرد.

دکتر یزدی کیست؟

ابراهیم یزدی در سال ۱۳۱۰ در قزوین متولد شد، تحصیلات خود را در تهران انجام داد و در سال ۱۳۳۲ از دانشکده داروسازی دانشگاه تهران فارغ التحصیل شد. در سال ۱۳۳۹/۱۹۶۱ به هوستون-تکزاس در ایالات متحده مهاجرت کرد و در آن جا در Baylor College of Medicine درس خواند و سپس مشغول کار تحقیق شد و مقالاتی تخصصی در زمینه آسیب شناسی و فارماکولوژی منتشر کرد.

فعالیت سیاسی دکتر یزدی از دوران دانشجویی اش در انجمن اسلامی دانشجویان آغاز شد. در سال ۱۳۲۶ به عضویت در نهضت خداپرستان سوسیالیست درآمد. از طرفداران دکتر مصدق بود و به دنبال برکناری وی از نخست وزیری به عضویت نهضت مقاومت ملی به رهبری سید رضا زنجانی درآمد، و عضو تحریریه راه مصدق بود. در سال ۱۳۳۹ قبل از مهاجرت به امریکا به عضویت کمیته انتخابات جبهه ملی دوم درآمد.

در امریکا، انجمن اسلامی دانشجویان امریکا و کانادا، و انجمن اسلامی پزشکان امریکا و کانادا را راه انداخت. از اعضای مؤسس «جامعه مسلمانان هوستون» بود. و ضمن برگزاری کلاسهای آموزش قرآن، در نشریات دانشجویان اسلامی نیز مقالاتی در زمینه های مختلف منتشر می کرد.

از سال ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۴ دبیر شورای مرکزی جبهه ملی ایران در امریکا، عضو هیأت اجرایی و مسؤول تشکیلات جبهه، عضو هیأت تحریریه مجله/ندیشه جبهه ارگان جبهه ملی بود و در این سالها با مصطفی چمران، سید علی شایگان، و محمد نخب همکاری می کرد. پس از تأسیس نهضت آزادی ایران در سال ۱۳۴۰؛ وی به همراه مصطفی چمران، علی شریعتی و صادق قطبزاده شعبه های این حزب را در اروپا و امریکا ایجاد کرد. در همین سال به عنوان رئیس شورای مرکزی نهضت آزادی ایران در خارج از کشور فعالیت می کرد و مسؤولیت انتشار پیام مجاهد ارگان نهضت آزادی ایران خارج از کشور را بر عهده داشت؛ و در سال ۱۳۴۴ با همکاری مصطفی چمران و محمد توسلی اولین پایگاه آموزش جنگهای مسلحانه را در مصر و جنوب لبنان ایجاد کرد.

در پائیز سال ۱۳۵۷، هنگامی که آیت الله خمینی از عراق اخراج شد، در مرز کویت به وی پیوست. پس از آن که کویت از پذیرش آیت الله خمینی سر باز زد، به او پیشنهاد کرد به فرانسه برود. آیت الله خمینی این پیشنهاد را پذیرفت و به اتفاق وی و چند نفر دیگر به پاریس رفتند، و در آن جا از مشاورین ارشد آیت الله خمینی بود، و بسیاری از تماسهای

آیت الله خمینی با ماموران سیاسی و شخصیت‌های امریکایی از طریق وی انجام می شد. دکتر یزدی از اعضای شورای انقلاب اسلامی ایران بود، و خود را «طراح و مؤسس سپاه پاسداران» و مبتکر «روز قدس» و نیز «طراح اصلی و اولیه برخی دیگر از نهادهای انقلاب» می داند. (خاطرات، ج ۳، ص ۷۳۷)* وی پس از پیروزی انقلاب ابتدا معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب بود، و بعد وزیر امور خارجه شد. ایران در زمان وزارت وی به جنبش غیر متعهدها پیوست و از پیمان سنتو خارج شد. با آغاز گروگانگیری کارکنان سفارت امریکا در تهران، همراه با دولت بازرگان از کار استعفا داد. در نخستین مجلس شورای اسلامی به عنوان نماینده تهران به مجلس رفت، اما از آن پس همواره صلاحیتش برای شرکت در انتخابات مختلف رد شده، و بارها به زندان افتاده است.

آیت الله خلخالی در خاطرات خود نوشته است:

از جمله کسانی که در همه کارها دخالت می کرد و بازپرس شده بود؛ ابراهیم یزدی بود..... ابراهیم یزدی در طبقه سوم مدرسه رفاه که من هم آن جا بودم، نصیری و رحیمی را به محاکمه کشید. آنها با وجود این که می دانستند که من از طرف امام به عنوان قاضی و حاکم شرع معرفی شده‌ام به این امر توجه نمی کردند..... من می‌خواستم در آن شب ۲۴ نفر را اعدام کنم. چشم همه آنها را بسته بودیم؛ اما این آقایان، دائماً این پا و آن پا کردند می‌رفتند و می‌آمدند و من هم خون دل می‌خوردم.... فردای آن شب که نصیری و ناجی و رحیمی و خسرو داد اعدام شدند مهندس بازرگان مصاحبه مطبوعاتی تشکیل داد و با کمال تعجب اعلام نمود: ما از وضع دادگاههای انقلاب کوچکترین اطلاعی نداریم.^۱

دکتر یزدی بعد از درگذشت مهندس مهدی بازرگان، دبیرکل نهضت آزادی ایران شد.

شصت سال صبوری و شکوری که تاکنون قریب دو هزار صفحه از آن منتشر شده، اثری است که به جرأت می توان گفت هیچ محقق تاریخ معاصر ایران نمی تواند از خواندن آن بی نیاز باشد. باید از دکتر یزدی ممنون بود که با استناد به یادداشت‌هایش در دوران انقلاب دست به انتشار این خاطرات زده است، که گوشه‌های بسیاری از تاریخ انقلاب اسلامی را روشن می کند. در واقع بخشهایی از این خاطرات که به روابط، مکاتبات و تبادل پیام میان سران انقلاب با رهبران و مأموران سیاسی و غیر سیاسی امریکا می پردازد، از اهمیتی

* در این نوشته شماره صفحات درون پرانتز در پایان نقل قولها، از جلد سوم کتاب شصت سال صبوری و شکوری است، با عنوان ۱۱۸ روز در نوفل لوشاتو (۱۴ مهر- ۱۲ بهمن ۱۳۵۷). تمام تأکیدها نیز از نویسنده این سطور است.

دوگانه برخوردار است: هم روایتی ست دست اول از کسی که نقش مهمی در این زمینه ایفا کرده، و هم روایتی یگانه است، زیرا روایت طرف دیگر - یعنی مأموران امریکا - هنوز جزو اسناد محرمانه طبقه بندی شده است، و کسی به آن دسترسی ندارد.

در این نوشته فقط به موضوع روابط میان اردوی انقلاب به رهبری آیت الله خمینی با مأموران دولت امریکا می پردازم. در سی و پنج سال گذشته درباره این روابط بسیار گفتگو شده، ولی دکتر یزدی نخستین شخصیتی ست که اسنادی در این زمینه منتشر کرده که از نظر تاریخ انقلاب ۱۳۵۷ کم نظیر و بسیار حائز اهمیت است.

در این نوشته، هنگام نقل اسناد دکتر یزدی، اسناد مربوط دیگری را که به نظرم مهم آمده - و از آن مطلع بوده ام - از منابع دیگر نقل کرده ام.

بر اساس جلد سوم شصت سال صبوری و شکوری... تعدادی از شخصیت‌های امریکایی در زمان اقامت آیت الله خمینی در نوفل لوشاتو با وی دیدار کرده اند: جیم کرافت، رمزی کلارک، ریچارد فالك، دان لوس، و ریچارد کاتم، که ظاهراً هیچ کدام از آنها عضو دولت وقت امریکا نبوده اند. وارن زیمرمن دیپلمات امریکایی مقیم پاریس نیز در مرحله ای در نوفل لوشاتو، و در دیدارهایی تقریباً روزانه با دکتر یزدی، منویات دولت امریکا را به اطلاع ایشان می رسانده، به سؤالاتی که وجود داشته پاسخ می داده، و به نوبه خود سؤالات دولت امریکا را از آیت الله خمینی مطرح می کرده و از طریق دکتر یزدی پاسخ می گرفته است.

به علاوه، بر اساس این خاطرات، دو نفر به نامهای مجتبی نوربخش و لئونارد فریمن نیز به عنوان بازرگانان امریکایی - و از طریق آیت الله اشراقی داماد آیت الله خمینی - دست کم دو بار با حضور دکتر یزدی - با وی دیدار و گفتگو کرده اند.

از میان شخصیت‌های امریکایی یادشده، دو نفر از دیگران ممتازند، یکی دکتر ریچارد کاتم، استاد درگذشته دانشگاه پیتزبورگ پنسیلوانیا، و دیگری وارن زیمرمن که مشخصاً از سوی دولت امریکا مأمور ارتباط با اردوی انقلاب شده بود. بنابراین در این نوشته فقط به اسنادی می پردازم که دکتر یزدی درباره ارتباط اردوی انقلاب با این دو نفر منتشر کرده است، با این یادآوری که هنوز گزارش وارن زیمرمن و ریچارد کاتم، از دیدارهایشان با آیت الله خمینی و دکتر یزدی از طبقه بندی محرمانه دولت امریکا خارج نشده است.

وارن زیمرمن کیست؟

وارن زیمرمن Warren Zimmermann (۱۹۳۴ - ۲۰۰۴)، دیپلمات امریکایی هنگام انقلاب ایران و اقامت آیت الله خمینی در پاریس، در سفارت ایالات متحده امریکا در این شهر خدمت می کرد. وی بیشتر به عنوان دیپلماتی ورزیده در زمینه یوگسلاوی سابق

شناخته می شد، و نقش مهمی که هنگام جنگ در بوسنی ایفا کرد. اطلاعات تأیید شده درباره نقش وی در ارتباط میان اردوی انقلاب ایران با دولت امریکا اندک و تقریباً منحصر است به آنچه دکتر یزدی از وی نقل کرده. در یکی دو جای دیگر نیز نام وی همراه با مطلبی درباره انقلاب ایران آمده است، که از اهمیت چندانی برخوردار نیست و بیشتر تأکیدی است که وی مامور رد و بدل کردن پیام میان دو طرف بوده است. آنچه مسلم است این که وارن زیمرمن دیپلماتی مجرب و آموزش دیده بوده است، و لذا گزارشهای وی - که هنوز از طبقه بندی محرمانه خارج نشده است - باید حاوی دقیقترین گزارش از مأموریت وی باشد.

به گزارش دکتر یزدی، ارتباط با وارن زیمرمن از طریق هارولد ساندرز Harold H. Saunders معاون وزارت امور خارجه آمریکا در یکی از روزهای بعد از هشتم ژانویه ۱۹۷۹ / ۱۸ دی ماه ۱۳۵۷ برقرار شد. اولین پیام وارن زیمرمن از جانب دولت امریکا در روز ۲۶ دی ماه / ۱۶ ژانویه که در مسافرخانه نوفل لوشاتو به دکتر یزدی داده شد، چنین بوده است*:

بر اساس اطلاعات و گزارشهای سولیوان سفیر امریکا در تهران، نظامیان ایران مسأله کودتا را به طور جدی بررسی کرده اند. ژنرال هویزر مطمئن است که او آنها را از این امر منصرف کرده است. آنها، نظامیان ایران، در این دوره ساکت و آرام خواهند بود، به شرطی که سربازان تحریک نشوند. به علاوه دولت من (یعنی امریکا) معتقد است که بیانیه آیت الله دایر بر این که ارتش را محافظت کنند خیلی خوب بوده است. ارتش ایران خیلی خوب آگاهی دارد که توده ایها دعوت به عملیات مسلحانه کرده اند و ارتشها ترس آن را دارند که یک عملیات حساب شده ای توسط توده ایها برای تحریک و درگیری بین ارتش و طرفداران آقا وجود داشته باشد. نیروهای نظامی وقوع این امر را بعد از خروج شاه از ایران و در صورت بازگشت فوری و ناگهانی خمینی احتمال می دهند. به هر حال ژنرال هویزر هنوز مطمئن نیست که واکنش ارتش در صورت برگشت فوری و ناگهانی آقا به ایران چه خواهد بود. رهبران نظامی، علائم و نشانه های جدی داده اند که در صورت برگشت ناگهانی آقا به تهران برای «محافظت قانون اساسی» ممکن است وارد عمل شوند. به این دلیل است که دولت من معتقد است، ضرورت اساسی دارد که نمایندگان صلاحیت دار آیت الله خمینی با رهبران نظامی ملاقات کنند که به یک تفاهم اساسی برسند. بنا به قضاوت دولت من، نظامیها و مذهبیهها موضوعات مشابه زیادی دارند که نباید با تحریکات توده ایها نادیده گرفته شوند و یا از بین بروند.

* آیت الله خمینی چند روز بعد از تماس ساندرز با آنها، در روز ۲۵ دی، در پاسخ به سؤال خبرنگاران الاهرام، یورپین، و یک روزنامه ژاپنی، دایر بر این که «گزارشاتی رسیده که مقامات دولت امریکا با حضرت آیت الله تماس گرفته اند. آیا ممکن است بفرمایید تماس در چه فرم و شکلی بوده؟ آیا در آینده همکاریهای مستقلی بین دولت شما و دولت امریکا وجود خواهد داشت؟» تقیه کرده و منکر تماس شده است: «با من تا به حال تماسی - شخصاً - نگرفته اند.» (صحیفه امام، ج ۵/ ص ۴۷۰)

علاوه بر این نظامیها آماده اند که با نمایندگان صلاحیت دار آیت الله ملاقات کنند. این نظامیان عبارتند از ژنرال قره باغی و فرماندهان نیروهای سه گانه. من به نمایندگی از جانب دولت مایل هستم که تأکید کنم که این عمل بسیار اساسی بوده و ضرورتی فوری دارد. در این میان، دولت من امید و اصرار دارد که شما برنامه بازگشت به ایران را به تأخیر بیندازید تا زمانی که (مذاکرات تهران) نتیجه به یک تفاهم برسد، که امکان بازگشت توأم با نظم و آرامش (orderly) آیت الله فراهم شود. سولیوان گزارش داده است که سعی و کوشش برای ترتیب ملاقات بین بهشتی و سران ارتشی نتیجه ای نداده است و از آقای خمینی درخواست می شود که این امر را توصیه کنند. دولت من همچنین امیدوار است که آیت الله از هرگونه عملی که منجر به سقوط بختیار می شود خودداری کند. به نظر دولت من، (بروز) چنین وضعیتی (یعنی سقوط بختیار)، ممکن است باعث شود که نظامیان عصبانی شده و برای در دست گرفتن قدرت سریعاً وارد عمل شوند.». (۲۷۴ - ۲۷۵)

دکتر یزدی پیام را می رساند،

از متن نامه و پیغام آنها این نتیجه را گرفتیم که آنها اصرار دارند تا زمانی که تفاهم بین ارتش و سران انقلاب در داخل کشور به وجود نیامده است آقای خمینی به تهران بازنگردند. همچنین ما منظور آنها از بازگشت "orderly" آقا به تهران را این گونه تعبیر کردیم که یعنی بعد از رسیدن به یک تفاهم اساسی [اردوی انقلاب] با ارتش. (۲۷۶ - ۲۷۷)

و در پاسخ سؤال آیت الله خمینی از زیمرن، در علت سفر هایزر به ایران و هدف از آن سفر، با اطلاعاتی که داشته اند، به این تحلیل می رسند که سفر هایزر سه هدف دارد:

اول تلاش برای حفظ انسجام ارتش شاهنشاهی در موقع خروج شاه از ایران و حفظ آمادگی آن برای انجام عملیات کودتا مانند در موقعیت و زمانی که به تشخیص امریکا ضرورت پیدا کند. ارتش امریکا از سال ۱۳۳۲ روی ارتش شاهنشاهی کار کرده بود و به عنوان تنها پایگاه مؤثر امریکا محسوب می شد. بنابراین حفظ انسجام این چنین ارتشی برای دولت امریکا در مرحله حساس و بحرانی مملکت و انتقال قدرت سیاسی، اهمیت استراتژیک داشت. تلاش امریکا و سفر هایزر به ایران به منظور جلوگیری از اعمال خودسرانه و سنسجیده برخی از امرای ارتش هنگام خروج شاه از ایران بود. امریکاییها فهمیده بودند که ارتش در برخورد مسلحانه با مردم به کلی متلاشی خواهد شد.*

* معلوم نیست با وجود تصریح به نقش هویزر در جلوگیری از «اعمال خودسرانه و سنسجیده برخی از امرای ارتش» نظیر «کودتایمانند»ی که «در برخورد مسلحانه با مردم به کلی متلاشی خواهد شد»؛ چرا هنوز آنها را به تلاش در کودتا علیه انقلاب متهم می کنند؟ از همه مکاتبات و مکالمات دو طرف بر می آید که قصد امریکا از انسجام ارتش ایران، حفظ تمامیت ارضی ایران در مواجهه با حرکات احتمالی شوروی بوده است. این معنی بارها در همین پیامهایی که دکتر یزدی از زیمرن نقل کرده به روشنی هویداست و این اظهار نظر انقلابیون، نشان از نوعی «پارانویا» در میان ایشان دارد.

هدف دوم سفر هایزر به ایران، وادار ساختن ارتش به حمایت از دولت بختیار بود.

هدف سوم تعیین سرنوشت وسایل و امکانات بسیار فنی و سرّی نظامی امریکا در ایران بود (نظیر

پایگاه کبکان) و قراردادهای عظیم خرید اسلحه امریکایی توسط ایران. (۲۷۶)

بعد از بررسی پیام زیمرمن و تحلیل دکتر یزدی، پاسخی فراهم می شود که به هیچ یک

از سوالات اصلی دیپلمات امریکایی جواب نمی دهد:

اول این که گفته اید توده ایها برای برخورد مسلحانه تحریک می کنند چه سند یا مدرکی دارید که

ارائه بدهید؟ این تحریکات از جانب خود ارتش است. آنها به دنبال بهانه هستند. همچنین به نظر

ما، یک ائتلاف اعلام نشده ای بین ارتش و کمونیستها دیده می شود تا این بهانه به دست ارتش

داده شود. هدف هماهنگ کمونیستها و ارتش لطمه به اعتبار جنبش اسلامی ست.

دوم این که روشن کنید که منظور از حرکت ارتش برای «محافظة قانون اساسی» چیست؟ آیا

حفظ سلطنت است یا حفظ ارتش برای آینده؟ آیا نگرانی آنها و هدفشان «حفظ سلطنت است یا

حفظ ارتش» در صورت فرض دوم مسأله فرق می کند.

سوم این که آیا درست است که امریکایی ها تمام وسایل را از بین می برند، یا از کشور خارج

می سازند؟ (۲۷۸)

وارن زیمرمن نماینده دولت امریکا در دیدار دوم پاسخ سوالات بالا را می دهد:

۱ - اولین نگرانی ما پایان دادن به خونریزیها در ایران است هم به خاطر احترام به بشریت و

هم برای به وجود آوردن شرایط مناسب جهت راه حل سیاسی بحران ایران.

۲ - احساس ما این است که برخورد شدید بین نظامیان و غیر نظامیان، که ما شدیداً مخالف

آن هستیم، کار را خیلی مشکل و حتی غیر ممکن می سازد، که یک آینده ثابت را به وجود آوریم.

بنابراین ما از همه نیروهای سیاسی ایران خصوصاً ارتش دعوت می کنیم که راه حل مسالمت

آمیز را انتخاب کنند.

۳ - در میان کسانی که ادعای پیروی از آقای خمینی را دارند، هستند کسانی نظیر توده ایها

که مذهب را ولو موقه وسیله ای برای جمع آوری توده مردم به کار می برند. به خصوص وقتی راه

حلهای دیگری برای آنها امکان پذیر نباشد. ما معتقدیم که توده ایها و سایرین (کمونیست ها)

گروههای نسبتاً کوچکی هستند اما شدیداً خطرناک هستند. ما معتقدیم تنها ادامه کوششهای

سیاسی معقول می تواند کارهای آنها را خنثی سازد.

دولت ما روی این مسأله اصرار می ورزد که موضوع ائتلاف نوشته نشده ای بین کمونیست ها

و ارتشی ها درست نیست. معتقدیم که ارتش بیش از همه از کمونیست ها ترس دارد. در واقع

بعضیها که در ارتش مخالف آقای خمینی هستند معتقدند که وی تحت نفوذ توده ایها و یا سایر

افراطیهاست. به همین دلیل ما معتقدیم که باید مسؤولین ارتش رامتقاعد سازیم که آقای خمینی ضد توده ای و ضد کمونیسم در ایران است.

امریکا می تواند کمک کند که مذاکرات لازم بین آقای خمینی و ارتش شروع شود. ما قویاً چنین مذاکره ای را حمایت می کنیم و آن را ضروری می دانیم. اما ما نمی توانیم احساس اعتماد را که برای یک مذاکره منظم لازم است به وجود بیاوریم. این (احساس اعتماد) تنها با یک رابطه مستقیم بین آیت الله و ارتش است که به وجود می آید.

ما معتقدیم که چنین مذاکراتی فوریت دارد. اطلاعات ما حاکی ست که در دانشگاه و در بین کارگران پشتیبانی از توده ایها رشد می کند که این امر به نوبه خود تحولات مرحله انتقالی را می تواند مشکل و خطرناک سازد... (۲۸۰ - ۲۸۱)

به هر حال آقای خمینی به آقای بهشتی پیام می دهد که با نظامی ها

تماس بگیرید، آنها را دلگرم کنید، اطمینان بدهید که حال ارتشی ها خیلی بهتر خواهد شد، اما قولی ندهید که عمل نشود. (۲۷۹)

آیت الله بهشتی با پا درمیانی سفارت آمریکا وارد مذاکره با سران ارتش می شود:

قبل از این که من از طرف امام به عضویت شورای انقلاب برگزیده شوم اصولاً خط سیاسی و اجتماعی مبارزاتی ام خطی بود که تماس با بیگانگان جزو آن نمی آید... بنابراین حاجتی به هیچ گونه تماس با هیچ گروهی از داخل و خارج ... نمی دیدم. ولی پس از این که من به عضویت در شورای انقلاب انتخاب شدم، ... چون، چه مقامات داخلی و چه مقامات خارجی فهمیده بودند که يك عده ای با امام طرف مشورت هستند، در موقعی که امام در پاریس بودند، و شورا تشکیل شده بود... تماسهایی می خواستند بگیرند. این گونه تماسها [هم] از طرف نمایندگیهای سیاسی خارجی (سفارت آمریکا و دیگران) پیشنهاد می شد و هم از طرف مقامات داخلی (ارتش، بختیار و دیگران)... در آن دوره پیش از پیروزی انقلاب و بعد از پیروزی انقلاب کسانی از سفارت آمریکا آمده اند مسائلی را مطرح کرده اند^۲...

ژنرال هایزر درباره این تماسها گفته بود:

سفیر سولیوان به من گفته بود که شخصیهایی از میان رهبری جناح مخالف نظیر بازرگان و

* بعد از انقلاب و گروگانگیری کارمندان سفارت آمریکا در تهران، دانشجویان موسوم به خط امام اسنادی یافتند که شامل بخشی از گفتگوهای سفارت آمریکا با رهبران انقلاب در ایران - از جمله آیت الله بهشتی و آیت الله موسوی اردبیلی بود که انتشار نیافت و بعدها از زبان گروگانگیران جملاتی از آنها نقل شد، که معلوم نبود درست، دقیق، و کامل باشد. حضور دکتر محمد بهشتی و ارتباط او با سفارت آمریکا در تهران، و رد پای آن مذاکرات در خاطرات دکتر یزدی خود موضوع مقاله ای جداگانه است.

آیت‌الله بهشتی می‌تواند با رهبری ارتش ملاقات کنند. به همین جهت من نام و شماره تلفن آنها را با خود برده بودم تا آنها را وادار سازم در جهت ترتیب ملاقاتهایی با آنها بکوشند...^۳

کریم سنجانی رهبر جبهه ملی نیز درباره همین ارتباطات گفته است:

ژنرال امریکایی با تعلیماتی که از مقامات مربوطه خود داشت با بعضی از عناصر روحانیت و غیر روحانی انقلاب وارد ارتباط شده بود. برحسب اطلاعاتی که من داشتم و بعد هم تایید شد او مکرر با افرادی مانند مهندس بازرگان و ناصر میناچی و بهشتی ملاقات می‌کرد. همین آقایان از طرف دیگر با سالیوان و مامورین سفارت امریکا که نظرهای متفاوتی با هابیز داشتند در ارتباط بودند. تمام این ارتباطات شواهد غیرقابل انکار از مداخلات غیرقانونی و جاهلانه آمریکاییان در امور داخلی ایران و ارتباط مستمر بعضی از عناصر انقلاب با آنهاست.^۴

داریوش فروهر نیز نوشته است:

در سفر پاریس برای دیدار و گفت‌وگو با امام خمینی، قرار شد به وسیله افسرانی که به انقلاب گرایش یافته‌اند و با من آمد و رفت دارند، برای خودداری ارتش از پشتیبانی نظام حاکم، اقدام کنم و ایشان پیام پیوست را نوشتند و دادند تا به ایران برگردم و اگر کار به دلخواه پیش رفت، آن را انتشار دهم. به علت بسته شدن فرودگاه تهران، بازگشتم به ایران به عقب افتاد و سرانجام با خود ایشان به تهران آمدم و بی‌درنگ با سران ارتش تماس گرفتم، ولی آنها که با پادرمیانی ژنرال هویزر با بعضی رابطه برقرار کرده بودند به اشکال تراشی پرداختند و من نیز از این کار خود را کنار کشیدم و سه چهار روز بعد، اصل پیام را به امام خمینی بازگرداندم و تا اندازه‌ای هم به بازیگریهای دیگران اشاره کردم».

فروهر در آن زمان نمی‌دانسته که آیت‌الله خمینی علاوه بر وی، آیت‌الله بهشتی، و شاید بعضی دیگر را هم در تهران مأمور تماس با نظامیان کرده بود، چنان که نمی‌دانسته طرح اصلی تماس با ارتش و جلب آنان به بیطرفی و یا حمایت از نهضت، از طرف سالیوان و هابیز، و با اطلاع و پشتیبانی اردوی انقلاب بوده است.^۵

مهندس مهدی بازرگان نخست وزیر انقلاب نیز در سخنرانی خود به مناسبت سومین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی به ارتباط با آمریکاییان در دی ماه سال ۱۳۵۷، به منظور انتقال قدرت به جمهوری اسلامی، اشاره و تصریح کرده است که این ملاقاتها «با اجازه» آیت‌الله خمینی صورت می‌گرفته است:

دی ۵۷- ادامه مذاکرات حقوق بشر ایران و شورای انقلاب با امریکایی‌ها و ارتشها که به منظور تسهیل و تسریع خروج و استعفای شاه و خودداری ارتش از حمله و آزار مردم شروع گردیده بود.

دی ۵۷- ملاقات محرمانه با آقای سالیوان سفیر کبیر آمریکا به اتفاق آقای موسوی اردبیلی با

تصویب شورای انقلاب و اجازه امام.^۶

به گفته دکتر یزدی، «آقای هاشمی رفسنجانی هم [وجود] این تماسها را تأیید کرده اند.» (۲۷۹).

مارک گازیوروسکی، مورخ امریکایی نیز نوشته است ارتباط امریکایی‌ها با اعضای نهضت آزادی از پیش از انقلاب در جریان بود و آغاز آن با دیدار چهره‌هایی چون محمد توسلی و عباس امیرانتظام با مقامهای سفارت ایالات متحده در تهران بوده است:

مقامهای سفارت آمریکا از اردیبهشت‌ماه ۱۳۵۷ با نهضت آزادی ایران که مهدی بازرگان رهبری‌اش می‌کرد، ارتباط برقرار کرده بودند؛ آن زمان نشانه‌های انقلاب کم‌کم هویدا شده بود. جان استمپل، مأمور سیاسی وزارت امور خارجه آمریکا، اوایل ماه با محمد توسلی، از اعضای نهضت آزادی دیدار کرده و با همدیگر در مورد شرایط موجود مملکت بحث کرده بودند. توسلی چند هفته بعدتر استمپل را با بازرگان و دیگر عضو مؤسس نهضت آزادی، یدالله سبحانی آشنا کرد...^۷

زیم‌من در دیدار دوم، پاسخ سوالات سه‌گانه آیت‌الله خمینی را نیز می‌دهد:

س (۱) مسأله این است که جهت‌گیری ارتش چیست؟ بهترین جواب باید از طریق سؤال و تماس با خود آنها باشد. اما نظریات خودم: آیا ارتش از برگشت فوری آیت‌الله می‌ترسد یا از هیجانات حاصله از آن؟ ارتش ماهیة محافظه‌کار است و می‌خواهد آرامش باشد و نمی‌خواهد که جریانات سال قبل ادامه یابد. نظامیان از مجهولات و آینده مبهم نگران هستند و خطر رشد و پیروزی توده ایها را می‌بینند. بنابراین مذاکرات مستقیم با آنها ضروری است.

س (۲) در مورد نظر ارتش درباره «محافظت قانون اساسی» آیا منظور سلطنت است یا حفظ خود ارتش؟ باید از خود آنها پرسید و فهمید. اما نظرات ما: **محافظت و حمایت قانون اساسی فرع بر حفظ آرامش در جهت روشن شدن جهت آینده است.** هر کس از نظامیان، سیاسیان و مردم باید از قبل بدانند که چه سرنوشتی در انتظار آنهاست. به نظر آمریکا قانون اساسی این قوانین و مقررات را روشن کرده است. آمریکا معتقد است که نه ارتش و نه مخالفان نباید خلاف قانون اساسی رفتار کنند. به همین دلیل است که ما از ارتش شدیداً خواسته ایم که عملی خلاف قانون اساسی انجام ندهد. ترس ما این است که اگر چهارچوب قانون اساسی به هم بخورد راه برای توده ای‌ها باز می‌شود. این خیلی مهم است که ما نمی‌گوییم که قانون اساسی نمی‌تواند و نباید تغییر کند و تأکید می‌کنیم. اما ما معتقدیم ایجاد یک جریان منظم برای تغییر مهم است. ما معتقدیم اگر یکپارچگی و انسجام ارتش حفظ شود امکان آن وجود خواهد داشت که رهبری ارتش هرگونه فرم سیاسی که انتخاب می‌شود مورد حمایت خود قرار دهد.

س (۳) در مورد وسایل نظامی فنی - جواب مطلقاً منفی است ما می‌خواهیم که قدرت و

یکپارچگی ارتش را حفظ کنیم. ما می خواهیم که نیروی ارتش وسایل فنی را که دولت ایران برای دفاع خود لازم می داند، داشته باشد. (۲۸۱ - ۲۸۱)

وارن زیمرمن در تاکید و تایید پیامهایی که از سوی دولت امریکا برای آیت الله خمینی آورده، به نقل سخنان ساندرز معاون وزارت امور خارجه آمریکا در کنگره آمریکا می پردازد، که در آن از چگونگی انتقال قدرت از رژیم شاه به اردوی انقلاب - و در خط انقلاب - نیز سخن رفته است:

۱ - ساندرز گفته است ایرانیان باید سرنوشت آینده خود را خودشان تعیین کنند و این است که ما از شما دعوت می کنیم که با ارتش مذاکره کنید.

۲ - ساندرز گفته است که دولت امریکا جریانات قانونی را تأیید می کند. اگر تغییراتی لازم باشد ما مخالف آن نیستیم. این تغییرات باید از طریق یک جریان منظم و کنترل و حساب شده باشد و همه ایرانیها در آن شرکت کنند و آن را حمایت کنند.

۳ - ساندرز گفته است که دولت امریکا از استقلال ایران حمایت می کند. به نظر ما هم ایالات متحده و هم طرفداران آیت الله در جلوگیری از نفوذ توده ایها که مستقیماً به نفع روسها خواهد بود، منافع مشترک شدیدی دارند. (۲۸۲)

زیمرمن سپس چهار سوال از طرف امریکا مطرح می کند:

۱ - سرنوشت سرمایه گذارهای امریکا در ایران؟

۲ - آینده فروش نفت به غرب؟

۳ - آینده روابط سیاسی، نظامی ایران با امریکا؟

۴ - روابط با روسیه؟ (۲۸۲ - ۲۸۳)

روشن است که نگرانی امریکا از احتمال سوء استفاده کمونیست های طرفدار شوروی از هرج و مرجی ست که ممکن است از برخورد نظامیان با انقلابیها روی دهد، و از این جهت خواهان تماس مستقیم اردوی انقلاب و نظامیهاست، و رساندن آنها به توافقی که انتقال قدرت بدون خونریزی صورت گیرد، و اگر ممکن باشد از ظرفیتهای قانون اساسی مشروطه استفاده شود، که البته با مخالفت آیت الله خمینی رو به رو می شود.

آیت الله خمینی با استفاده از نقطه ضعف دولت امریکا - یعنی احتمال قدرت یافتن چپها و توده ایها در ایران - برنامه سیاسی آینده خود را به شرح زیر به نظر امریکا می رساند و خواهان سرعت در کارها می شود:

در مورد برنامه سیاسی آینده برای مرحله انتقالی سه مرحله پیش بینی شده است:

مرحله اول تأسیس شورای انقلاب. دوم معرفی دولت موقت سوم تنظیم و تصویب قانون

اساسی جدید که بعداً به موجب آن قانون اساسی عمل خواهیم کرد. با عقب انداختن کارها دست توده ایها را باز می کنید. شما با حمایت از این دولت یا آن دولت و شلوغی ارتش باعث تعویق و در نتیجه رشد توده ایها و باعث زحمت بیشتر ما هستید. کنار بروید و بگذارید خود ما کارهایمان را بکنیم. ارتش را هم وادار به سکوت و عدم دخالت بنمایید. نه کمونیست نه توده ای کاری نمی تواند بکند. اما اگر وضع به همین ترتیب ادامه یابد کاری نمی شود و توده ای ها رشد می کنند و باعث زحمت می شوند. (۲۸۳ - ۲۸۴)

وی در ادامه پاسخ خود به دولت امریکا مواضع خود را درباره چهار موضوع اساسی برای امریکا: سرمایه گذاری امریکا در ایران، فروش نفت، روابط سیاسی - نظامی با امریکا، و روابط با روسیه روشن می کند، پاسخهایی «غرب پسند» می دهد،

س ۱ - سرمایه گذاریهای امریکا در ایران:

الف - در شرایط فعلی از کم و کیف این سرمایه گذاریها و ماهیت فعالیتهای آنان اطلاعات کافی نداریم.

ب - اساس سیاست و خط مشی ما در این مورد و سایر موارد مشابه حفظ استقلال مملکت، مصالح ملی و توسعه و عمران کشور خودمان است.

ج - این امر با برنامه ریزیهای دولت آینده جمهوری اسلامی بستگی دارد. مثلاً به طور قطع ما کشاورزی خود را زنده خواهیم کرد. به وابستگی نیازهای غذایی به خارج پایان خواهیم داد. این امر اولویت را در امور کشاورزی ما بیان می کند. در رابطه با اجرای این برنامه و تحقق اهداف کشاورزی دولت آینده ممکن است آنچه را که لازم و مفید می دانید انجام دهد از جمله همکاری با کمپانی های خارجی از جمله امریکایی ها.

س ۲ - فروش نفت به غرب کماکان ادامه خواهد یافت. ما خواستار اصلاح وضع اقتصادی کشورمان هستیم. کشور ما را خراب کرده اند. ما به درآمد نفت نیاز داریم. نمی خواهیم از گرسنگی بر سر چاههای نفت بمیریم. لذا نفت خود را به مشتریان آن می فروشیم. به قیمت عادلانه روز به هر کس که بخرد می فروشیم و ارز دریافت می کنیم نه چیز دیگری. ما فقط به آفریقای جنوبی و اسرائیل نفت نخواهیم فروخت.

س ۳ - آینده روابط سیاسی، نظامی با امریکا:

الف - ما اساساً ضد هیچ کشور و ملتی نیستیم. ضد سیاستهای آنان علیه مصالح ملت خودمان و ظلم آنها هستیم. هرگاه روش دولت امریکا برخلاف گذشته واقع بینانه شود و دست از دخالت در امور ما بردارد، دست از حمایت مردمی دزد و فاسد، از ارتشی و غیر ارتشی بردارد، جنبش ما را بفهمد و به آزادی و استقلال ما احترام بگذارد ما با آنها روابط دوستانه خواهیم داشت. ما برای

توسعه کشاورزی و اقتصاد کشور به علوم و فنون و تکنولوژی غرب خصوصاً امریکا نیاز

داریم. با دوستی و احترام متقابل می توانیم رابطه داشته باشیم. اما امریکا باید بداند که تنفر عمیق مردم ما نسبت به امریکا به دلیل کودتای ۱۳۳۲^۱ و دخالت ممتد آنها از آن به بعد و حمایت از شاه

* به نظرم این طرز بیان و نحو جملات نباید برآمده از ذهن و زبان آیت الله خمینی باشد. آنچه این ظن را تقویت می کند، این که آیت الله خمینی هرگز نسبت به دولت دکتر مصدق و شخص وی نظر خوشی نداشت، و حکومت او را غیر قانونی می دانست، رفاندم دکتر مصدق در انحلال مجلس شورای ملی را «رفراندم مفتضح» خوانده بود، و بعید می نماید که در مقابله با امریکا از آن وقایع چنین یاد کرده باشد. به عنوان نمونه، آیت الله خمینی در ۱۶ آبان ۱۳۵۷ - دومه قبل از این که این سخنان به وی نسبت داده شود - درباره اشتباهات مصدق و برکناری وی از «طریق قانونی» توسط شاه گفته بود:

«غفلت دیگر این که مجلس را ایشان (مصدق) منحل کرد و یکی یکی وکلا را وادار کرد که بروید استعفا بدهید. وقتی استعفا دادند یک طریق قانونی برای شاه پیدا شد و آن که بعد از این که مجلس نیست تعیین نخست وزیر با شاه است.» (صحیفه/امام، جلد ۳، صفحه ۳۶)

قبل از آن هم هنگام مخالفت با همه پرسی اصلاحات ارضی توسط شاه گفته بود که همه پرسی یا رفاندم مصدق غیر قانونی بوده است و این مطلب را در سخنرانی خود در چهارم تیرماه ۱۳۶۰ نیز تکرار کرد:

«... آنها در صدد بودند رفاندم کنند و با رفاندم قانون اساسی را تحریم کنند. سنخ رفاندومهای دکتر مصدق که رفاندم این طور بوده یک صندوق برای مخالف و یک صندوق برای موافق می گذاشتند و پای صندوق مخالف، یک دسته از اشرار بودند و جزء مخالفین یک الاغ آورده بودند که رای بیندازد...» (صحیفه/امام، جلد ۱۵، صفحه ۳۶)

آیت الله خمینی دکتر مصدق را حتی مسلمان هم نمی دانست، در حالی که هیچ گاه مسلمان بودن محمد رضاشاه شاه را رد نکرده بود. وی «کودتا» یا برکناری دکتر مصدق از حکومت را تشبیه به «سیلی خوردن مصدق» کرده بود:

«یک گروهی که از اولش باطل بودند، من از آن ریشه هایش می دانم، یک گروهی که با اسلام و روحانیت اسلام سرسخت مخالف بودند، از اولش هم مخالف بودند، اولش هم وقتی که مرحوم آیت الله کاشانی دید که اینها خلاف دارند می کنند و صحبت کرد، اینها کاری کردند که یک سگی را نزدیک مجلس عینک به آن زدند اسمش را آیت الله گذاشته بودند. این در زمان آن بود که اینها فخر می کنند به وجود او (مصدق)، او هم مسلم نبود. من در آن روز در منزل یکی از علمای تهران بودم که این خبر را شنیدم که یک سگی را عینک زدند و به اسم آیت الله توی خیابانها می گردانند، من به آن آقا عرض کردم که این دیگر مخالفت با شخص نیست، این سیلی خواهد خورد و طولی نکشید که سیلی را خورد و اگر مانده بود سیلی را بر اسلام می زد.» (صحیفه/امام، جلد ۱۵، ص ۱۵)

و به گفته آیت الله هاشمی رفسنجانی، روحانیان برکناری دکتر مصدق را به هم دیگر تبریک می گفته اند. وی در کتاب هاشمی رفسنجانی دوران مبارزه، که در سال ۱۳۷۶ در تهران چاپ شده، در صفحات ۱۰۸ تا ۱۱۲ به خاطرات خود از سقوط دولت مصدق پرداخته و در صفحه ۱۱۰ از جمله بعد از اشاره به رفتار جبهه ملی نسبت به آیت الله کاشانی و فداییان اسلام و لطمه ای که به آنها خورده بود، نوشته است:

«خیلی از مردم از سقوط مصدق خوشحال شدند، در یک مورد من شاهد تبریک کسی به این مناسبت بودم.»

و نیز می دانیم که یک روز بعد از برکناری دکتر مصدق، یعنی در روز ۲۹ مرداد ۱۳۳۲، روزنامه اصلی فدائیان اسلام یعنی روزنامه نبرد ملت نوشت:

«دیروز تهران در زیر قدمهای مردانه افراد ارتش مسلمان و ضد اجنبی می لرزید. مصدق غول، پیر خون آشام در زیر ضربات محو کننده مسلمانان استعفا داده و حسین فاطمی خائن که از خطر گلوله برادران نجات پیدا کرده بود قطعه قطعه شده و نخست وزیر قانونی و انقلابی سر لشکر زاهدی برای مردم سخنرانی کرد.»

امری نیست که در مدت کوتاهی از دل مردم ما برود. امریکا می تواند آن را جبران کند و عملاً نشان دهد که سیاستش تغییر کرده است.

ب - ما با خرید سلاحهای عظیم نظامی برای ایران موافق نیستیم. آنها را نه ضروری می دانیم و نه مفید.

ج - ثبات ایران و در نتیجه ثبات منطقه را ما نه در خرید سلاحهای عظیم و نه در یک ارتش بزرگ می دانیم بلکه در توسعه دموکراسی، استقلال کشور، عدالت اجتماعی، همکاری و شرکت وسیع مردم در تمامی شؤون کشور می دانیم.

د - سیاست خارجی ما بیطرفی مثبت است و لذا در پیمانهای نظامی شرکت نمی کنیم. هـ - ما نه به صورت ژاندارم منطقه عمل خواهیم کرد و نه به صورت صادر کننده انقلاب به سایر کشورهای منطقه. (۲۸۴ - ۲۸۵)

و با جمله ای کلیدی در پاسخ به سوال چهارم درباره روابط دولت انقلابی با روسیه: روابط با روسیه، عیناً نظیر امریکاست. ما از آنها هم سوابق تلخی داریم. آنها هم رژیم شاه را حمایت کرده اند. آنها هم اگر بخواهند در امور ما دخالت کنند مقابله و مقاومت می کنیم. آنها هم اگر به ما احترام بگذارند و مصالح ما را محترم بشمارند، در امور داخلی ما دخالت نکنند و با آنها دوستی خواهیم داشت. اما ما خود را با مردمی که به خدا معتقدند نزدیکتر حس می کنیم تا با ملحدین خدانشناس. (۲۸۵)

با این تأکید که قصدش ایجاد تنش و تحریک نیست:

۱ - ما خواستار تقلیل فشار و جنجالهای سیاسی بین المللی و منطقه ای هستیم، نه تحریک و تشدید جنجالها.

۲ - ما برای ساختن مجدد کشور و آبادانی مملکت به آرامش نیاز داریم، بنابراین در تحریکات و تشنجات منطقه و دسته بندیها شرکت نخواهیم کرد.

۳ - در مشکلات و مسائل سیاسی جهانی با سایر دول، راه حل را از طریق مذاکرات سیاسی و در سطح سازمان ملل می دانیم. (۲۸۶)

نماینده امریکا سؤال می کند:

شما گفته اید که می خواهید به جنگ و خونریزی خاتمه دهید، ما هم موافقیم و کوشش داریم. اما ترس و نگرانی ما این است که قبل از تماس با ارتش و سایر عوامل مهم و قابل توجه معرفی و اعلام دولت موقت انتقالی به بروز ریسک های ثانوی منجر شود. علاقه مندیم نظریات آیت الله را بدانیم.

(۲۸۶)

دکتر یزدی از زیرمن توضیح می خواهد که منظور از «سایر عوامل مهم و قابل توجه»

چیست؟ روز ۳۰ دی ماه ۷۵/۲۰ ژانویه ۷۹ نماینده آمریکا تلفنی چنین پاسخ می دهد:
در تصمیم گیری نسبت به آینده و جریان تحول سیاسی و برنامه ای برای به وجود آوردن حداکثر
ثبات، باید خود مردم شرکت کنندگان اصلی باشند و عناصر اصلی را خود آنها انتخاب کنند
و سعی شود که حداکثر نیروها را در بر گیرد. (۲۸۶-۲۸۷)

پیام آمریکا در چهارمین دیدار در روز ۲۴ ژانویه ۱۹۷۹ چنین است:

۱- برای ما، و فرض ما آن است که آیت الله هم با ما در این امر شریکند، ایران مستقل و با ثبات و
جدای از دخالت خارجیها، هدف است.

۲- ما اعتقاد داریم که جریان [=امکان؟] کافی در قانون اساسی هست که از طریق آن
تمامی نیروهای اصلی می توانند با آرامش در تنظیم سرنوشت مملکت شرکت و دخالت کنند.

۳- اگر این جریان تعقیب و اجرا نشوند و یک حرکت و برخورد مستقیم خارجی، جدای از
قانون اساسی ممکن است اتفاق بیفتد، با نتایج فاجعه آمیز آن برای تمامی نیروهای غیر
کمونیسست، از جمله برای عوامل مذهبی و پشتیبانان آنان، در این مورد از من خواسته شده است که
توجه شما را به «بیانیه» جدید حزب توده جلب کنم که پشتیبانی خود را از شورای انقلاب و دولت
موقت اعلام داشته است.

۴- ما فکر می کنیم که در شرایط کنونی هنوز زود است که آیت الله در این زمان به ایران

برگردند. (۲۸۷)

پیام آمریکا در پنجمین دیدار، ۷ بهمن ۱۳۵۷، ۲۷ ژانویه ۱۹۷۹

اشخاصی مدعی هستند که نماینده آیت الله خمینی می باشند و به بعضی اشخاص در مقامات
دولت و با بعضی تجار امریکایی مراجعه کرده اند. ما می خواهیم بدانیم آیا چنین امری صحت دارد؟
بعضی اوقات این اشخاص مراجعه می کنند به نام نماینده آیت الله و می خواهند که اسناد و مدارک
روابط ایران آمریکا را بررسی کنند. آنها خود را نمایندگان آیت الله در مسائل رسمی و دولتی معرفی
می کنند. ما معتقدیم که آیت الله خمینی باید از این مسائل باخبر بشوند. ما می خواهیم که
آیت الله بدانند که این وقایع اتفاق می افتند. ما بسیار خوشوقت خواهیم شد که نظرات ایشان را
بدانیم که چگونه با این اشخاص که مدعی نمایندگی آیت الله هستند برخورد کنیم. (۲۸۸-۲۸۹)

دکتر یزدی همان جا نمونه می خواهد، و نماینده آمریکا از شخصی به نام «مجتبی
نوریخس» یاد می کند، که قبلاً به همراه دوست امریکایی اش لئونارد فریمن دست کم دو
بار به دیدار آیت الله رفته بودند. پس یزدی پاسخ می دهد که «چنین چیزی وجود ندارد با
این حال به او گفتم که سؤال را مطرح کرده و جواب قطعی آن را خواهیم داد.» البته پاسخ

قطعی آیت الله خمینی به این سؤال در کتاب نیامده است.*

دکتر یزدی سپس «پیام آقای خمینی به دولت امریکا» را به زیرمن می دهد:

کارها و عملیات بختیار و سران کنونی ارتش نه تنها برای ملت ایران، بلکه برای دولت امریکا هم به خصوص در آینده خود امریکا هم در ایران، سخت ضرر دارد. و من ممکن است مجبور شوم دستور جدیدی درباره اوضاع ایران بدهم. بهتر است شما به ارتش توصیه کنید که از بختیار اطاعت نکند. دست از این حرکات بردارند. ادامه این عملیات توسط بختیار و سران ارتش ممکن است فاجعه ای بزرگ به بار آورد. اگر او و ارتش در امور دخالت نکنند و ما ملت را ساکت کنیم ضرری برای امریکا ندارد. این گونه حرکات و رفتار، ثبات و آرامش منطقه را باعث نخواهد شد. ملت از من حرف شنوی دارد و ثبات به دستور من و با اجرای برنامه من به وجود خواهد آمد. **وقتی من دولت موقت را اعلام کنم خواهید دید که رفع بسیاری از ابهامات خواهد شد و خواهید دید که ما با مردم امریکا دشمنی خاصی نداریم و خواهید دید که جمهوری اسلامی که بر مبنای فقه و احکام اسلامی استوار است چیزی نیست جز بشر دوستی و به نفع صلح و آرامش همه بشریت است. بستن فرودگاهها و جلوگیری از رفتن ما به ایران ثبات را بیش از پیش بر هم می زند، نه آن که اوضاع را تثبیت نماید.** از جانب نیروهای طرفدار من خواسته شده است که اذن بدهم بروند فرودگاه را باز کنند با زور. اما من هنوز چنین اذنی نداده ام. همچنین نیروهای مسلح از نظامی و غیر نظامی، از جمله عشایر درخواست عمل برای پایان دادن به وضع کنونی کرده اند. اما من هنوز اذن نداده ام و ترجیح می دهم که کار با مسالمت تمام شود و سرنوشت مملکت به دست ملت سپرده شود. (۲۸۹-۲۹۰)

پیام آقای خمینی پاسخ همه سوالهای امریکا نیست، و آیت الله - مثل همیشه - پاسخ به خواست اصلی امریکا را مبنی بر این که:

در تصمیم گیری نسبت به آینده و جریان تحول سیاسی و برنامه ای برای به وجود آوردن حداکثر ثبات، باید خود مردم شرکت کنندگان اصلی باشند و عناصر اصلی را خود آنها انتخاب کنند و سعی شود که حداکثر نیروها را در بر گیرد، (۲۸۶-۲۸۷)

روز بعد در سخنرانی عمومی در نوفل لوشاتو جواب می دهد:

من در اول فرصتی که پیدا کنم به خواست خدا می روم ایران و اول قدمی که بر می دارم تأسیس

* از خاطرات دکتر یزدی چنین استنباط می شود که وی گمان می کرده - دست کم هنگام حضور در فرانسه - یگانه رابط آیت الله خمینی با امریکا بوده است، در حالی که در خاطرات وی شواهدی وجود دارد که خلاف این حکم می کند، از جمله ملاقاتهای مجتبی نوربخش و لئونارد فریمین با رهبر انقلاب در پاریس - که ظاهراً از طریق آیت الله اشراقی داماد آقای خمینی به وی وصل شده بودند. عدم پاسخ قطعی آیت الله به سؤال نماینده دولت امریکا نیز می تواند مؤید همین امر باشد.

می‌کنم یک دولت اسلامی مبتنی بر احکام اسلام، مبتنی بر رأی مردم. پیشنهاد می‌کنیم به مردم و رأی از آنها می‌گیریم و یک حکومت اسلامی تأسیس می‌کنیم. همه ایران مسلمانند و من گمان ندارم جز چند نفری که خیال می‌کنند که اسلام مخالف با ظلم آنها هست و تشخیص این را داده‌اند، مردم ایران مخالف باشند... این هم خیال نکنند که جمهوری اسلامی یک چیزی است که ما نمی‌فهمیم. اینها خودشان را به نفهمی می‌زنند! چرا نمی‌فهمید؟ جمهوری‌اش را که همه می‌دانید، یعنی رأی عمومی باید بگیرید. اسلامی‌اش هم یعنی قواعد اسلام. (صحیفه امام، ج ۵، ص ۵۴۸)

نتیجه‌گیری:

امریکا در اواخر نوامبر و اوائل دسامبر ۱۹۷۸ به این نتیجه رسیده بود که رژیم شاه رفتنی ست و آیت الله خمینی رهبر بلامنازع مخالفان است. با توجه به موقعیت سوق الجیشی ایران و فعالیت نیروهای چپ و توده‌ای در ایران - که از حمایت اتحاد جماهیر شوروی برخوردار بودند - امریکا تلاش می‌کرد تا انتقال قدرت از شاه به آیت الله خمینی به صورتی انجام گیرد که فضایی برای دخالت کمونیست‌ها و نفوذ شوروی ایجاد نشود. ارتباط مستقیم و بلاواسطه امریکا با اردوی انقلاب، با ارسال پیام جیمی کارتر رئیس جمهوری امریکا توسط ژیسکاردستن رئیس جمهوری فرانسه - بلافاصله بعد از کنفرانس گوادالوپ - انجام شد. در مورد این کنفرانس و مذاکرات آن نیز اطلاع موثقی در دست نیست. در خاطرات دکتر یزدی آمده که ژیسکاردستن در گوادالوپ با توجه به گزارش میشل یونیافسکی فرستاده ویژه اش به تهران و همچنین گزارشی که اطرافیان آیت الله خمینی برایش تهیه کرده‌اند با قاطعیت بیشتری سخن گفت که اگر شاه در ایران بماند و بیش از این در برابر انقلاب مقاومت کند ایران با جنگ داخلی روبه‌رو خواهد شد و ممکن است این وضع به بهره برداری کمونیست و مداخله شوروی بیانجامد. (۲۶۳ - ۲۶۴)

بنابراین ژیسکاردستن، با قطع امید از شاه خواهان حمایت غرب از آیت الله خمینی شد. کالاهان نخست‌وزیر بریتانیا نیز بر همین نظر بود، و در ضمن سیاستمداران داخل ایران را کارآمد نمی‌دانسته و نظرش معطوف به آیت الله خمینی بوده است:

شاه از دست رفته است و دیگر قادر به کنترل اوضاع نیست - راه حل واقعی برای جانشینی او هم وجود ندارد. رجال سیاسی که در ایران باقی مانده‌اند تواناییهای محدودی دارند. (۲۶۴)^۲

* بررسی تماسها و ارتباطات اردوی انقلاب با دیگر کشورها بر اساس خاطرات دکتر ابراهیم یزدی نیاز به گزارش دیگری دارد و در این مقاله نمی‌گنجد.

اما در مورد زمان و چگونگی نخستین تماس از سوی اردوی انقلاب با امریکا خبر دقیقی در دست نیست، و برای اطلاع از آن باید منتظر خارج شدن اسناد محرمانه امریکا از طبقه بندی شد.*

مهمترین مانع در راه انتقال مسالمت آمیز قدرت از محمد رضا شاه به آیت الله خمینی وجود ارتش بود. از یک سو گفته می شد ممکن است ارتش در دفاع از رژیم سابق دست به اعمالی بزند که نتایج وخیمی در پی داشته باشد، و از سوی دیگر حفظ انسجام آن برای مقابله با دخالت احتمالی شوروی ضروری می نمود. ژنرال هوپزر - بنا بر اسناد کتاب دکتر یزدی - در سفر به ایران قصد خنثی کردن ارتش و عدم برخورد با انقلابیها - و در عین حال حفظ انسجام آن را داشت. پس عمده تلاش امریکا بر این متمرکز شده بود که اولاً از کودتای احتمالی یا برخورد ارتش با مردم جلوگیری کند، و ثانیاً با میانجیگری میان اردوی انقلاب و ارتش، آنها را به مذاکره با یکدیگر بکشاند. با موافقت آیت الله خمینی و با پادرمیانی و حضور ژنرال هوپزر، ژنرال گست Major General Philip Gast، و ویلیام سالیوان، مذاکراتی میان سران ارتش ایران (سپهد مقدم، سپهد قره باغی، سپهد فردوست و احتمالاً دیگران) با رهبران انقلاب در داخل کشور (مهندس بازرگان، آیت الله بهشتی، آیت الله موسوی اردبیلی، دکتر میناچی، مهندس توسلی و احتمالاً عده ای دیگر) انجام شد که به توافقهایی انجامید. بر اساس اسناد منتشره در کتاب خاطرات دکتر یزدی، و دیگر نشانه هایی که وجود دارد، امریکا در هر دو امر موفق شد، و - به قول مهندس بازرگان - به یاری خداوند، بعد از موافقت سفارت امریکا، سفارت شوروی و سفارت یک دولت اروپایی در تهران، جمهوری اسلامی ایران اعلام شد.

جای این سؤال باقی ست که چرا با همه کوششی که امریکا در انتقال مسالمت آمیز

* در سالهای پیش شنیدم که از چند ماه پیش از پیروزی انقلاب آقای دکتر ناصر میناچی از بنیانگذاران حسینیه ارشاد به طور تقریباً روزانه با «میز ایران» در وزارت امور خارجه امریکا در تماس تلفنی بوده است. ظاهراً این تماسها برای اطلاع رسانی از وضعیت حقوق بشر در ایران بوده و هرگاه کسی زندانی می شده یا شایعه زندانی شدن و دستگیری اش مطرح می شده، آقای دکتر میناچی به وزارت امور خارجه امریکا اطلاع می داده و برای آزادی دستگیر شدگان یا جلوگیری از دستگیری افراد، خواهان فشار و اعمال نفوذ وزارت امور خارجه امریکا بر دولت وقت ایران می شده است. آیا ممکن است در آن ماهها و روزها، تماس دکتر میناچی فقط به مسائل مربوط به حقوق بشر منحصر بوده باشد؟ نمی دانم، اما می دانیم که ایشان بعد از انقلاب و هنگام تصدی وزارت ارشاد اسلامی سابقه خوبی در زمینه دفاع از آزادی بیان و نشر از خود باقی نگذاشت. «دانشجویان پیرو خط امام» مطالبی درباره وی گفتند و منتشر کردند که از سوی شورای انقلاب و رهبران انقلاب تکذیب شد، اما متن گزارشهای سفارت درباره وی و دیگر رهبران انقلاب هرگز به طور کامل منتشر نشد. روشن نیست که آیا از میناچی خاطراتی منتشر نشده برجای مانده یا نه، اما به احتمال قوی سابقه تماسهای تلفنی وی می باید در وزارت امور خارجه امریکا وجود داشته باشد.

قدرت از رژیم پادشاهی به جمهوری اسلامی به عمل آورد، این همه احساسات ضد امریکایی در میان رهبران انقلاب وجود داشت و دارد؟ پاسخ را می توان احتمالاً در ترکیبی از این نکات دانست: ۱ - انتظارات بیش از اندازه انقلابیون از امریکا و تقاضای حمایت بی قید و شرط از ایشان در مقابل شاه؛ ۲- تکیه بر تحلیلهای غیر واقعی و دور از ذهن از اعمال و رفتار امریکا در قبال ایران (که موارد متعددی از آن را در همین کتاب دکتر یزدی می بینیم)؛ ۳ - ربودن باد از بادبان چپگرایان در دشمنی با امریکا، که در اوان انقلاب قادر بودند جوانان و حتی میانسالان بسیاری را بسیج کنند؛ ۴ - گذاشتن سرپوشی بر نقش امریکا در انتقال قدرت از محمد رضا شاه به آیت الله خمینی؛ و ۵ - سنت پایدار فرهنگی در تحقیر و حمله به کسانی که از موجبات توفیق بوده اند.

ریچارد کاتم کیست؟

ریچارد کاتم Richard Cottam استاد علوم سیاسی و ایران شناس سرشناس در سال ۱۹۲۵ در یوتا متولد شد، از دانشگاه این ایالت لیسانس گرفت و دکترای خود را از دانشگاه هاروارد دریافت کرد، و از سال ۱۹۵۸ تا بازنشستگی در سال ۱۹۹۰ در دانشگاه پیتزبورگ پنسیلوانیا به تدریس و تحقیق پرداخت، و در سال ۱۹۹۷ درگذشت. مهمترین تحقیق وی درباره ایران با عنوان *ناسیونالیسم در ایران* بارها به زبان فارسی منتشر شده است. نخستین سفر کاتم به ایران در سال ۱۹۵۱ با بورس فولبرایت و به قصد تحقیق در رساله دکتری اش بود. وی در اوایل ۱۹۵۲ به سازمان اطلاعات مرکزی («سیا») پیوست. دومین سفرش به ایران با پوشش مأمور سیاسی سفارت امریکا در تهران در سال ۱۹۵۶ بود که تا سال ۱۹۵۸ طول کشید. قویاً مخالف برکناری دولت مصدق بود و به رئیس خود گفته بود سرنگون کردن دولت مردمی اشتباهی جدی ست. در همین زمان به مبارزه ایرانیان علاقه مند شد، روابط نزدیکی با رهبری جبهه ملی برقرار کرد؛ و ضمن اعتقاد به کوتاه بینانه بودن سیاست دولت آیزنهاور در برکناری مصدق، از دولتهای بعدی امریکا انتقاد می کرد که چرا با توجیه شرایط ویژه جنگ سرد، به حمایت بی قید و شرط از محمد رضا شاه ادامه می دهند. پس تصمیم به حمایت فعال از مخالفان شاه گرفت، به این امید که شاه مجبور به گشایش نظام سیاسی ایران گردد. احتمالاً نقشی که کاتم در کودتای نافرجام سرلشکر قرنی در سال ۱۹۵۸ ایفا کرد، جدی ترین فعالیت غیر موفق وی در این راستا باشد. ظاهراً عدم توفیق وی در خدمت به ایجاد نظامی چندجانبه گرا در ایران، و توهم زدایی اش از نقش نهاد «سیا»، به استعفای وی از سازمان اطلاعات مرکزی امریکا در ۱۹۵۸ انجامید.

ریچارد کاتم در ایران شناسی و مطالعات سیاسی ایران از پیشروان این رشته بود، و به دلیل دانش وسیعی که در سیاست ایران و بازیگران کلیدی آن داشت، مورد مشورت بسیاری، از جمله دولت جیمی کارتر در دوران انقلاب ۱۹۷۷-۱۹۷۹ قرار گرفت. کاتم یکی از معدود دانشمندانی بود که در پاریس با آیت الله خمینی مصاحبه کرد، آن هم در زمانی که روشن بود وی رهبر بلامنازع یکی از مهمترین انقلابهای دنیا در قرن بیستم است. هامیلتون جردن از اعضای دولت کارتر در ژانویه ۱۹۸۰ خواهان مشورت کاتم درباره رهایی گروگانهای امریکایی از سفارت این کشور در تهران شد. مردی با این همه دانش و سابقه در مسائل داخلی ایران و رابطه ایران و امریکا، راهی برای حل بحران به نظرش نمی رسید، پس به جردن گفت «کارتر وارث سیاستی نادرست درباره ایران است، و خیلی دیر به فکر گرفتن پند» از وی برآمده اند. (خلاصه شده از «دانشنامه ایرانیکا»)

ریچارد کاتم روز هفتم دی ماه ۱۳۵۷ به دیدار آیت الله خمینی در نوفل لوشاتو رفته و با وی گفتگو کرده است. از کاتم در این کتاب به عنوان «پژوهشگر» یاد شده که:

عازم سفر به ایران بود و بر سر راه خود در پاریس توقف کرد تا با آقای خمینی دیداری بکند. در ملاقات کاتم با رهبر انقلاب، ابتدا وی به کار گذشته خود درباره ایران و کتابهایی که نوشته است اشاره کرد و گفت برای تکمیل مطالعات خود درباره انقلاب ایران عازم تهران است و مایل است قبل از سفر به ایران، از نظرات آقای خمینی مطلع شود. او همچنین گفت که در کتاب *ناسیونالیسم در ایران* وی اهمیت تاریخی نقش علمای اسلام را در حرکت مردمی علیه امتیاز توتون و تنباکو و مشروطیت بررسی کرده و نشان داده است که نه علمای اسلام از این قدرت خود با خبر بودند، نه دربار قاجار و شاه و نه انگلیسی ها. اما بعد از قیام تنباکو و لغو امتیاز و عقب نشینی ناصرالدین شاه، همه متوجه این قدرت و ظرفیت عظیم آن شدند.

کاتم همچنین درباره سفرهای گذشته اش به ایران و مطالعاتی که کرده بود توضیحاتی داد.

بعد از صحبت‌های کاتم رهبر انقلاب خطاب به او چنین گفتند:

«اوضاع ایران در این ۱۵ ساله، خصوصاً از یک سال قبل به این طرف بسیار تغییر کرده

است. همچنین شما متوجه شده اید که علما و دولتها از قدرت ملی بیخبر بوده اند...»^{*(۳۱۴)}

* گری سیک Gary Sick، معاون زیگنیو برژینسکی Zbigniew Brzezinski در شورای امنیت ملی در کاخ سفید، در کتاب *All Fall Down* («همه سقوط می کنیم»، متن انگلیسی، چاپ اول، ص ۵۷) نوشته هنگامی که آیت الله خمینی در مرز کویت و عراق بود، ریچارد کاتم، به او تلفن و توصیه کرده بود که دولت امریکا برای رفع مشکل مسافرت آیت الله مداخله کند، ولی گری سیک گفته بود «ما مداخله نمی کنیم». روشن نیست کاتم از چه طریقی از سفر آیت الله خمینی به کویت و مشکل مرزی وی آگاه شده بوده است. به هر حال نوعی ارتباط - مستقیم یا غیر مستقیم - میان آن دو نفر وجود داشته است. شواهدی وجود دارد که کاتم و آیت الله خمینی قبل از پاریس نیز دیدار یا دیدارهایی با یکدیگر داشته اند.

آقای کاتم در این دیدار با اشاره به وجود سه نظریه درباره انقلاب ایران به نظر سازمان «سیا» اشاره می کند:

عقیده عمومی بر این است که اگر شاه برود، کودتا خواهد شد. در این جا دو نظریه عمده وجود دارد. یکی نظریه برژینسکی ست که حمایت و تأیید ژنرال براون وزیر دفاع امریکا و سناتور جکسون را دارد. این اشخاص فکر می کنند که شوروی عامل تمامی این مسائل است. نه ان که شوروی ها در این جا با شما ارتباط دارند، نه. بلکه شوروی ها هم می خواهند که حرکت اسلامی در ایران پیروز شود، چرا که برای روس ها کودتای نظامی ارتشیان از پیروزی حرکت اسلامی قابل تحمل تر نخواهد بود... نظریه دوم متعلق است به سایر مقامات دولتی امریکا و از جمله سیا که به دو دلیل آنها ایران را خوب می شناسند و وضعیت را احساس می کنند. نظر ژنرال ترنر، رئیس سیا، خلاف نظر برژینسکی ست؛ آنها اعتقاد دارند که جنبش [ایران] اصیل است؛ نه وابسته به روسها؛ اما معتقدند که جنبش، انسجام ندارد و استمراری در کارش نیست؛ نهادهای تقویتی ندارد؛ لذا جنبش ناپدید خواهد شد، و اگر خواست موفق شود و بر کار بیاید، کودتا خواهد شد. این تصور؛ یعنی عدم انسجام جنبش نادرست است و روسها هم برنده نخواهند شد. گروه سومی هم معتقدند - و خیلی مهم است، که امریکا باید اجازه تقویت و موفقیت به جنبش بدهد؛ که [نظام] عوض بشود. طرفداران این نظریه در اقلیت هستند. (۳۱۶)

آقای خمینی از میان این گزینه ها، نظر سوم را تأیید می کند که خواهان تقویت و دادن اجازه موفقیت از سوی امریکا به جنبش اسلامی ست:

آنچه اساس دارد، نظریه سوم است؛ و نهضتی عمیق و اساس دار بدون دخالت هیچ قدرتی و متکی به خود ملت است؛ و لازم است که امریکا هم توجه به این معنا کند، و دست بردارد از پشتیبانیهای خود؛ و باید بدانند که پشتیبانی اثری ندارد و ضرر خواهد داشت. من گمان می کنم اگر شما بروید ایران و اوضاع را از نزدیک مشاهده کنید، نظریه شما هم نظریه گروه سوم اقلیت خواهد شد. (۳۱۶-۳۱۷)

آقای کاتم بعد از ملاقات با آقای خمینی به ایران رفت. حضور او در ایران همزمان بود با حضور ژنرال رابرت هویزر، که بر اساس خاطرات دکتر یزدی در همین کتاب و آنچه از یادداشتهای رد و بدل شده میان وی و زیرمن بر می آید، به منظور خنثی کردن احتمال کودتا و یکپارچه نگهداشتن ارتش بوده است. نظامیان ایران که با هویزر کار کرده بودند، و نیز سیاستمدارانی که او را در تهران دیده بودند، تأیید کرده اند که حضور ژنرال هویزر به منظور جلوگیری از انجام کودتای نظامی بوده است. آنچه ما در دست داریم روایت دکتر یزدی از این وقایع است و روایت طرفهای آمریکایی - از جمله گزارشهای وارن زیرمن و

ریچارد کاتم - هنوز از طبقه بندی خارج نشده است. برای فهم دقیقتر از دینامیک روابط میان امریکا و نهضت انقلابی باید منتظر ماند تا این اسناد از طبقه بندی خارج شود. به هر حال دکتر ابراهیم یزدی در خاطرات خود نوشته است که بعد از دیدار آیت الله خمینی با ریچارد کاتم در نوفل لوشاتو، وی نیز گفتگوی مفصلی با ریچارد کاتم داشته است، که به برخی از نکات آن اشاره می‌کنم:

کاتم توضیح داد که برخی اطرافیان جوانتر کارتر کسانی بودند که در دهه ۶۰ تا ۷۰ در جنبش ضد جنگ ویتنام فعالانه شرکت داشتند و آنها به وزارت امور خارجه امریکا رفته و بخش «حقوق بشر» را در آن وزارتخانه ایجاد کرده بودند. اینها شدیداً ضد شاه و سیاست دولت امریکا در حمایت از او بودند. اما در خود وزارت امور خارجه، مسؤولان عموماً درباره مسائل ایران بی اطلاع و جاهل هستند، ولی کسی هم به شاه اهمیت نمی‌دهد. (۳۱۹)

آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند!

ریچارد کاتم به ابراهیم یزدی گفته است نباید درباره قدرت امریکا و تواناییهایش در دخالت در امور ایران مبالغه کرد:

در مورد امکان دخالت نظامی امریکا در ایران، کاتم معتقد بود که به کلی غیرواقع بینانه است و امریکا نمی‌تواند دخالت نظامی کند. دخالت نظامی کاری جز اضافه کردن چند سرباز به تعداد ارتشیان ایران نخواهد بود، در حالی که جنبه های روانی دخالت نظامی، اثرات خیلی بدی به وجود خواهد آورد. کاتم در مورد جبهه ملی، معتقد بود که عدم اتحاد میان جبهه و نیروهای اسلامی، موقعیت آن را تضعیف می‌کند.

وی سپس به تفصیل بیشتری درباره عدم ارزیابی صحیح از قدرت امریکا در ایران صحبت کرد و گفت که در ایران بیش از حد روی قدرت امریکا حساب می‌کنند. نه تنها مردم، بلکه شاه هم خیال می‌کند که سیای امریکا در تظاهرات علیه او دخالت دارد، البته امریکا مهمترین عامل هست، اما روی قدرت سیا خیلی بیش از آنچه هست حساب می‌کنند. حمایت پی در پی کنگره و سنا سازمان سیا را فلج کرده است و کارایی آن به هیچ وجه قابل مقایسه با سال ۱۹۵۳ (مرداد ۱۳۳۲) نیست. (۳۲۱)

بابک گنجی در کتاب خود با عنوان «سیاست تقابل: سیاست خارجی ایالات متحده امریکا با ایران انقلابی» در این باره نوشته است:

ریچارد کاتم به ارسال گزارش ارتباط خویش با خمینی به وزارت امور خارجه ادامه می‌داد. در ملاقات با خمینی در ۲۸ دسامبر (۱۹۷۸) به او گفت: مصدق شکست خورد زیرا قدرت امریکا را بیش از حد ارزیابی کرده بود. به خمینی پندداد این اشتباه را تکرار نکند.^۸

راهنمایهای کاتم به رهبران جنبش اسلامی

کاتم سپس به یکی از مشکلات گروه سوم اشاره کرد و گفت: اشکال این است که اگر کارتر بگوید شاه نباشد و مردم ایران خودشان تعیین سرنوشت کنند، بدون شک شاه فوری سقوط می کند. ولی نه تنها کارتر حتی طرفداران تر گروه سوم نیز نمی خواهند مسؤولیت سقوط شاه را بپذیرند و قبول کنند. وی همچنین در مورد برخی از مشکلات حرکت اسلامی گفت که در امریکا تصویر روشنی از این جنبش وجود ندارد. مطالعات پراکنده وجود دارد اما به صورت جمع آوری شده و مدون نیست که بتواند مورد استفاده قرار گیرد. وی معتقد بود که باید سوابق جنبش تا حد امکان به خبرگزاریها داده شود. مواضع آقای خمینی و امکان استمرار جنبش روشن شود و اصول و مبانی سیاسی حرکت اسلامی، درباره مسائل مختلف ارائه گردد، در برنامه ریزی برای آینده مملکت، مسائل اساسی پیش بینی شود، مثلاً باید روشن شود که سرنوشت اصلاحات ارضی، در صورت پیروزی جنبش اسلامی چه خواهد بود. آیا اصلاحات ارضی به هم خواهد خورد؟ مسأله حقوق زنان روشن شود.^۳ در زمینه گسترش تعلیم و تربیت و نظایر اینها. (۳۲۱-۳۲۲)

آینده طرحهای صنعتی

کاتم همچنین اشاره کرد که شاه کارهایی در ایران انجام داده است. طرحهایی را در زمینه های صنعتی و کشاورزی شروع کرده است، آینده این طرحها چه خواهد شد؟ وی بالاخره معتقد بود که حرکت اسلامی بهتر است تمامی این مطالب را در یک مجموعه ای تحت عنوان «بیانیه مواضع» (position papers) تدوین و اعلام کند. (۳۲۲)

دکتر یزدی می نویسد:

کاتم بعد از توقف در پاریس و ملاقات با آقای خمینی به تهران سفر کرد. بعد از بازگشت به امریکا، کاتم به یکی از دوستان گفته بود که دولت امریکا آلترناتیوی (جانشینی) برای شاه ندارد و امریکایی ها احمق تر از آنند که برنامه دراز مدت داشته باشند. (۳۲۴)

* اشاره ریچارد کاتم به مسأله حقوق زنان و به هم خوردن اصلاحات ارضی در صورت رسیدن آیت الله خمینی به قدرت، توجه وی را به اعلامیه آیت الله خمینی در سال ۱۳۴۱ در مخالفت با اصلاحات ارضی و اعطای حق رای به زنان نشان می دهد که با عنوان «الناس مسلطون علی اموالهم و انفسهم» (یعنی مردم بر جان و مال خود ولایت و سلطه دارند) منتشر شد، و به «قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲» انجامید که در جریان سرکوب آن دهها نفر کشته شدند، و آیت الله خمینی با پادرمیانی آیت الله شریعتمداری و تیمسار پاکروان رئیس وقت سازمان امنیت از مرگ نجات یافت و به ترکیه تبعید شد. رفتار آیت الله خمینی پس از رسیدن به قدرت با این دو نفر، بی شباهت به رفتار وی با امریکا نیست.

به نظر می رسد منظور وی از طرح موضوع آن است که به دکتر یزدی بگوید وضع عوض شده و طرح این گونه موضوعها به نفع جنبش اسلامی نیست.

علاقه ریچارد کاتم به پیروزی انقلاب و رسیدن انقلابیون مذهبی به قدرت دولتی چیزی نبود که قابل پنهان کردن باشد. کاتم این نهضت را اصیل می دانست و کمک امریکا در به قدرت رساندن آن را جبران نقش امریکا در حوادث مرداد ۱۳۳۲ می دانست، که می توانست به اتحاد میان دو ملت بینجامد.

به هر حال راهنماییهای دکتر کاتم به رهبران انقلاب - چه در ردّ قدرت و ناتوانی امریکا در اعمال نفوذ نظامی، بیان ضعفهای سازمان مرکزی اطلاعات («سیا»)، یا چگونگی عرضه نهضت به امریکا - بسیار قابل تأمل می نماید.

دکتر کاتم در سفر به ایران دست کم در یکی از جلسات «شورای انقلاب» شرکت کرده، که از جزئیات آن اطلاعی در دست نیست. وی به شرکت در این جلسه در مصاحبه ای با رُویا حکاکیان و رامین احمدی تصریح کرده است.*

به هر حال باید پذیرفت که دکتر یزدی یگانه واسطه تماس میان آیت الله خمینی و دولت امریکا نبوده است و این احتمال هم منتفی نیست که آقای خمینی سوالاتی از کانالهای دیگر ارتباط خود با امریکا دریافت می کرده و پاسخ آنها را از طریق مصاحبه ها یا

* این مصاحبه چند ماهی پیش از فوت دکتر کاتم، به منظور استفاده در مستندی درباره عباس امیر انتظام معاون نخست وزیر انقلاب انجام شد. آقای کاتم از زمان فعالیتش در سفارت ایران در دهه ۴۰ خورشیدی با فعالان ملی گرای ایران آشنا بوده و در این مصاحبه درباره این گونه فعالان سیاسی سخن می گوید. در بخشهایی از این مصاحبه، بنا به موقعیت مطالبی گفته است که علاقه وی را به نهضت انقلابی می نمایاند. این مصاحبه بر روی ویدیو ضبط شده است و قرار است متن کامل آن به زودی منتشر شود. آقای کاتم چند ماه پیش از این مصاحبه در گفتگویی با برنامه تلویزیونی «۶۰ دقیقه» (Sixty minutes) شبکه C.B.S. آمریکا گفت که در ایام حضور در ایران در اوائل دهه ۱۹۵۰ میلادی با سازمان مرکزی اطلاعات (سیا) همکاری داشته است. ظاهراً وی از بعد از سال ۱۹۵۸ و شکست طرح کودتای سرلشکر قری علی شاه، ارتباط خود را با سازمان اطلاعات مرکزی گسسته بود.

سیزده چهارده سال پیش که آقای دکتر یزدی در فالس چرچ - ویرجینیا در حومه شهر واشنگتن سخنرانی می کردند، نویسنده این مطلب از ایشان (بدون اشاره به اطلاع از اظهارات دکتر کاتم در مصاحبه یادشده) پرسید که آیا هرگز هیچ غیر ایرانی در جلسات شورای انقلاب شرکت کرده بود یا نه. ایشان آن را رد کردند و گفتند نه. پرسیدم نه، یعنی شما اطلاع ندارید، یا نه، یعنی هرگز چنین چیزی صورت نگرفته است، پاسخ دادند که هرگز چنین چیزی صورت نگرفته است. سپس از ایشان درباره دیدار و گفتگوی دکتر کاتم با آیت الله خمینی پرسیدم که وی مترجم ایشان بود. فرمودند که متن گفتگوهای آن دیدار را در کتاب خود (تاریخ ۲۵ ساله ایران) منتشر کرده اند. گفتم به نظرم آن مطالب کامل نیست، اینک آیت الله خمینی و دکتر کاتم هر دو درگذشته اند، و شما تنها کسی هستید که می توانید ما را درباره آنچه در آن دیدارها گذشته مطلع کنید، یا باید سی سالی دیگر صبر کنیم که اسناد محرمانه امریکا از طبقه بندی خارج شود؟ فرمودند «من هنوز از نظر سیاسی بازنشسته نشده ام [که درباره همه مسائل حرف بزنم].»

خوشبختانه آقای دکتر یزدی در کتاب جدید خود بخشهای مفصل تری از گفتگوهای فرستادگان دولت امریکا با آیت الله خمینی و یاران او را در پاریس منتشر کرده اند، که جای بسی تقدیر دارد، اما به نظرم هنوز جای گزارش کاملتری از ارتباطات اردوی انقلاب با امریکا خالی ست، و احتمالاً تا وقتی که اسناد محرمانه دولت امریکا از طبقه بندی خارج نشود، جای چنین گزارشی همچنان خالی خواهد ماند.

پیامهای عمومی می داده است، که این خود موضوع تحقیقی جداگانه است.

بحثهای امنیتی امریکا و اردوی انقلاب

طبیعی ست که دولت امریکا بعد از ناامید شدن از شاه، به این نتیجه رسید که برای حفظ منافع خودش باید از آیت الله خمینی - در مقایسه با دیگر گزینه های ممکن - حمایت کند، برخی از مسائل امنیتی را نیز با ایشان در میان بگذارد، و نظر موافق ایشان را برای ادامه همکاری در آن زمینه ها جلب نماید.

دکتر یزدی در تحلیل یکی از پیامهای وارن زیمرمن به نهضت انقلابی - همان طور که خواندید - می نویسد که بعد از بررسی پیام نخست و بحث آیت الله خمینی و یارانش درباره علت سفر هایزر به ایران، نتیجه می گیرند که وی در سفر به ایران سه هدف دارد. هدف سوم را چنین دانسته اند:

هدف سوم تعیین سرنوشت وسایل و امکانات بسیار فنی و سری نظامی امریکا در ایران بود (نظیر

پایگاه کبکان) و قراردادهای عظیم خرید اسلحه امریکایی توسط ایران. (ص ۲۷۶)

کبکان کجاست؟

پایگاه کبکان شاید مهمترین پایگاه جاسوسی امریکا از شوروی بود که در منطقه ای به همین نام در شمال خراسان واقع شده بود. سپهبد هاشم برنجیان که ظاهراً یگانه واسطه میان هیأت امریکایی مستقر در کبکان با ارتش ایران بوده است، و بعد از محاکمه توسط شیخ خلخالی حاکم شرع منصوب و منصوص آیت الله خمینی اعدام شد، در دادگاه انقلاب اسلامی گفته بود:

از زمان درست شدن پایگاههای جاسوسی بهشهر و بعد از چند سال کبکان، در آن سال فرمانده نیروی هوایی پیش من آمد و گفت شاه، باغ شخصی خود را در صفی آباد بهشهر به «سیا» داده و رئیس پرسنلی را صدا کرد و این وضع را به اطلاع آنها رسانید ... کارهایی که آنها انجام می دادند مربوط به خودشان بود ولی مسلماً آنها از شاه اجازه گرفته بودند زیرا زمین پایگاه ملک اختصاصی شاه بود و ارتباطی به نیروی هوایی نداشت و افسری از ضد اطلاعات هوایی به آن جا نرفته بود و هر بار که لازم بود یک نفر غیرنظامی می آمد و احتیاجات پایگاه را با من در میان می گذاشت که من هم به مسؤولان پستهای مختلف منعکس می کردم و آنها می رفتند، این غیر نظامیان هر دو - سه سال یک بار عوض می شدند من فقط یک واسطه بین فرماندهی نیروی هوایی و این پایگاهها بودم و هیچ گاه من رابطه مستقیمی با امریکایی ها نداشتم و هیچ گاه هم مستشاری در کنار من قرار نمی گرفت. ارتباط من همین بود و بس.^۹

عملیات پایگاه کبکان فوق سری محسوب می شد، شاید در کل تشکیلات ارتش و سازمانهای اطلاعاتی ایران، تعدادی کمتر از انگشتان یک دست اطلاع داشتند که چنین پایگاهی وجود دارد و چنین عملیاتی در شمال ایران توسط امریکایی ها انجام می شود. حتی بعد از پیروزی انقلاب، تا مدتی این پایگاه به کار خود ادامه می داده است. آیا ادامه فعالیت این پایگاه می توانسته است بدون اطلاع (دست کم برخی از) رهبران انقلاب باشد؟ عباس امیرانتظام معاون نخست وزیر در خاطرات خود درباره چگونگی خاتمه یافتن کار پایگاه کبکان نوشته است:

هفته آخر اسفند ۵۷ ویلیام سولیوان به اتفاق جان استمپل [مأمور سیاسی ارشد سفارت امریکا در تهران] به دفتر من آمدند. سولیوان در نامه ای خطاب به نخست وزیر نوشته بود که عده ای از کارشناسان امریکایی در کبکان مشهد گروگان گرفته شده اند و اضافه کرده بود که گروگان گیری آنها جنبه سیاسی ندارد بلکه کارشناسان چندین میلیون تومان به پیمانکاران محلی بدهکارند و سفارت امریکا حاضر است آن بدهی را بپردازد و گروگانها را آزاد و آنها را به تهران منتقل نماید. موضوع را با نخست وزیر در میان گذاشتم. نخست وزیر دستور داد که سرپرستی این کار را به عهده گیرم. فوراً نماینده ای از دادستانی کل کشور خواستم و نماینده ای هم از نخست وزیری تعیین کردم و همراه گروه امریکایی به کبکان فرستادم. تماس و مذاکره با فرمانده نیروی هوایی فرودگاه مهر آباد و اختصاص یک هواپیما برای انجام این ماموریت، نصف روز وقت گرفت و بالاخره فرمانده نیروی هوایی فرودگاه توانست با جلب موافقت انقلابیون و پاسداران هواپیما را به مشهد و بعد به کبکان بفرستد و پس از پرداخت بدهیها و آزاد کردن گروگانها، آنها را به تهران منتقل کردند تا ترتیب انتقال کارشناسان امریکایی همراه با سایر کارشناسان مقیم تهران به امریکا انجام شود. این کارشناسان طی صورت جلسه ای دستگاههای استراق سمع کبکان را به ماموران ایرانی پایگاه کبکان تحویل دادند و خود به تهران آمدند.^{۱۰}

روشن است که امیر انتظام از مأموریت آنان آگاهی یافته است، اما سؤال این است که آیت الله خمینی و دکتر یزدی و دیگر ایرانیانی که در تجزیه و تحلیل نخستین پیام وارن زیمرم در نوفل لوشاتو مشارکت داشته اند، از کجا از وجود پایگاه «کبکان» اطلاع یافته بودند؟ این اطلاع یا می بایست از طریق رژیم گذشته باشد، یا از طریق اتحاد شوروی، و یا از طریق امریکاییان. احتمال قابل اعتنا این است که موضوع را از امریکاییان و در جریان مذاکرات رهبران انقلاب با نمایندگان دولت امریکا دریافته باشند. زیرا ادامه حضور و عملیات این ایستگاه اطلاعاتی حساس برای امریکا بسیار مهم بوده و لازم می بوده آیت الله خمینی که قرار بود به زودی در ایران به قدرت برسد، از آن مطلع باشد و مأموریت آنان ادامه

یابد. آنچه این احتمال را تقویت می کند، علاوه بر اطلاع اردوی انقلاب از وجود پایگاه کبکان؛ حفظ و ادامه عملیات آن پایگاه تا یک ماه بعد از پیروزی انقلاب است. بر اساس گزارشها، عملیات پایگاه کبکان بعداً توسط ماموران ایرانی ادامه یافته است، اگرچه نمی دانیم که اطلاعات به دست آمده در چه حدی بوده و آیا با امریکا در میان گذاشته می شده است یا نه؛ و اگر بله، چگونه و از چه طریق؟

طرح موضوع کبکان در مذاکرات امریکا با اردوی انقلاب، از این جهت حائز اهمیت است که روشن می کند، علاوه بر مطالبی که در خاطرات دکتر یزدی آمده، مذاکرات دوجانبه شامل مسائل حیاتی تری برای امریکا نیز بوده است، که برای اطلاع بیشتر از آنها باید تا خارج شدن اسناد مذاکرات از طبقه بندی دستگاههای اطلاعاتی امریکا صبر کرد.

این البته بدان معنی نیست که دکتر یزدی حتماً برخی از اطلاعات خود را درباره این موضوعها منتشر نکرده است، بلکه همان طور که قبلاً استدلال شد و شواهد آن وجود دارد، می تواند به این معنی هم باشد که آیت الله خمینی - علاوه بر کانال دکتر یزدی - از کانالهای دیگری نیز برای ارتباط و مذاکره با امریکایی ها استفاده می کرده است.

برنامه اتمی ایران

برنامه انرژی اتمی ایران در سالهای اخیر به دو دلیل اساسی بسیار خبرساز بوده است، یکی به علت اختلافات میان ایران و غرب (به ویژه آمریکا و اسرائیل) بر سر محتوای این برنامه، و دیگر به دلیل تاکید بسیار دولت ایران بر «ملی» بودن برنامه انرژی اتمی، و «حق» ایران بر غنی سازی «ملی» اورانیوم در داخل کشور، به منظور استفاده صلح آمیز از انرژی هسته ای در تولید برق و دیگر استفاده ها.

نگاهی به تاریخچه برنامه هسته ای ایران از سالهای پیش از انقلاب نشان می دهد که اختلاف میان ایران و امریکا بر سر غنی سازی و خواست ایران برای انجام غنی سازی در داخل کشور به سالهای پیش از انقلاب باز می گردد، و انرژی هسته ای به عنوان «حق مسلم ایران» - بر اساس اسنادی که در سالهای اخیر منتشر شده - شعار اصلی مذاکره کنندگان ایرانی در پنج سال آخر پادشاهی محمد رضا شاه با امریکا بوده است و شواهدی وجود دارد که دولت انقلابی ایران قبل از رسیدن به حکومت با ایالات متحده امریکا به توافق رسیده بود که برنامه انرژی هسته ای ایران را رها کند.

حدود چهار سال پیش اسنادی توسط آرشیو ملی امریکا (National Archive) منتشر شد و ویلیام بُر (William Burr) یکی از تحلیلگران ارشد آرشیو ملی بر اساس اسنادی که از طبقه بندی محرمانه خارج شده، مقاله ای نوشت با عنوان «مذاکرات ایالات متحده و ایران

در دهه ۱۹۷۰: ملی‌گرایی شاه و نگرانیهای آمریکا».^{۱۱} آقای بُر در مقدمه خود - که نوعی جمع‌بندی وی از مطالعه دهها سند محرمانه و سری ست که از طبقه بندی خارج شده - نوشته است:

اسنادی که به درخواست آرشیو (امنیت ملی) در اختیار آرشیو قرار گرفته، نشان می‌دهد دو تن از رؤسای جمهوری آمریکا که در این زمینه با شاه ایران معامله کرده‌اند - فورد و کارتر - نگرانی خود را از غنی‌سازی و احتمال آرزوی شاه برای تولید بمب هسته‌ای - هنگام تأیید موضع آمریکا در فروش راکتور هسته‌ای به ایران - ابراز کرده‌اند؛ در حالی که بحث مقامات ایران در آن زمان - چنان که اکنون - این است که بر طبق پیمان منع گسترش سلاح هسته‌ای، ایران از «حق» تولید انرژی هسته‌ای برخوردار است؛ و دولت آمریکا (در آن زمان) به طور موفقیت‌آمیزی خواهان توافقی برای کنترل مواد هسته‌ای شد که آمریکا عرضه می‌کرد.

انقلاب ۱۹۷۹ ایران این توافق را از خط خارج کرد، اما شیوه دولتهای فورد و کارتر نشان از ادامه سیاست مدرن ایالات متحده و جهان بود، که ایران نباید از تواناییهای تکنولوژیکی خود برای تولید سلاح هسته‌ای استفاده کند. ... مذاکرات هسته‌ای دهه ۱۹۷۰ مشابهتهای دیگری هم با وضع کنونی دارد. دولت بوش نسبت به ادعای ایران درباره صلح آمیز بودن برنامه انرژی هسته‌ای اش، سوالاتی را طرح کرد، در حالی که اسناد طبقه بندی شده نشان می‌دهد که سیاست‌گذاران امریکایی در دهه ۱۹۷۰ نیز نسبت به آن [صلح آمیز بودن برنامه هسته‌ای ایران] تردید داشته‌اند، ولی می‌خواستند - مادام که توافق هسته‌ای با ایران آزادی عمل آن کشور را در برنامه هسته‌ای اش محدود کند - ادعای مشابه شاه را بپذیرند. قابل توجه است که دولت بوش توضیح دولت ایران مبنی بر نیاز به تولید سوخت بدیل، بعد از کاهش حتمی منابع نفتی را نپذیرفت؛ در حالی که شاه و دولتش در دهه ۱۹۷۰ عین همین بیان را داشتند.

سابقه نیز نشان می‌دهد که رژیم شاه و دولت کنونی ایران ادعای مشابهی درباره حق ملی‌شان در [استفاده از] تکنولوژی هسته‌ای دارند. مقام ارشد انرژی اتمی شاه [دکتر اکبر اعتماد] در سال ۱۹۷۷ گفته بود هیچ کشوری «حق ندارد سیاست هسته‌ای را به کشور دیگری تحمیل کند».^{۱۱}

اینها موارد دیگری ست که از اسناد جدیداً از طبقه بندی خارج شده بر می‌آید:

* در سال ۱۹۷۴ مقامهای وزارت امور خارجه نوشتند که اگر دیکتاتوری شاه مضمحل شود و ایران بی‌ثبات گردد «ناراضیان داخلی یا تروریست‌های خارجی ممکن است به سادگی قادر شوند مواد ویژه هسته‌ای انبارهای ایران را کنترل و از آن در [تولید] بمب استفاده کنند.» از این گذشته «یک

جانشین ستیزه جوی شاه ممکن است سلاح هسته ای را آخرین چیز مورد نیاز خود برای تسلط کامل نظامی بر منطقه بدانند...»

* مقامهای ایرانی [قبل از انقلاب] با مورد سؤال قرار دادن تلاش ایالات متحده در محدود کردن آزادی عملشان می گفتند «ایران باید حق کامل تصمیم گیری درباره بازآمایی» و «حق کنترل موثر بر مدیریت و عملیات تاسیسات بازآمایی» را داشته باشند.^{۱۱}

آقای بُر همچنین نوشته است:

جنرال برنامه هسته ای ایران، نگاهی به سالهای قبل از انقلاب ایران را ارزشمند می کند، هنگامی که شاه ایران آینده را در سرمایه گذاری اساسی در انرژی هسته ای می دید.

محمد رضاشاه پهلوی در جستجوی کسب توانایی برای تولید برق از طریق ایجاد رآکتورهای اتمی با فرانسه و آلمان غربی مذاکره و توافق کرد. شاه همچنین خواهان خرید ۸ رآکتور از ایالات متحده بود. تقاضای ایران همزمان شد با نگرانی فزاینده واشنگتن از گسترش سلاحهای هسته ای با «انفجار هسته ای صلح آمیز» هند در سال ۱۹۷۴. در حالی که شاه به طور علنی انکار می کرد که خواهان سلاح هسته ای ست، اما ایرانیان اعلام کردند که داشتن چرخه کامل سوخت هسته ای - از جمله بازآمایی سوخت مصرف شده - «حق آنهاست». کسی از قصد نهایی شاه مطمئن نبود، اما نه دولت فورد و نه دولت کارتر رآکتور را بدون پیش شرط به ایران نمی فروختند.

سیاستگذاران واشنگتن سعی کردند از مذاکرات هسته ای به عنوان اهرمی برای به حداقل رساندن تواناییهای ایران در تولید عوامل حساس هسته ای استفاده کنند. دولت کارتر از دولت فورد هم پیشتر رفت و سعی کرد آزادی عمل ایران را نیز کاهش دهد، اما هر دو رئیس جمهوری بر کنترل تواناییهای ایران - تا جایی که امکان دارد - در استفاده از تکنولوژی عرضه شده توسط آمریکا و برای تولید سوخت پلوتونیومی تاکید داشتند. این در حالی بود که ایرانیان با تکیه بر ملی گرایی بر «حق» خود در بازآمایی و دیگر فعالیتهای مندرج در پیمان ان. پی. تی. تاکید می کردند. دو طرف در تابستان ۱۹۷۸ به توافقی دست یافتند که توسط انقلاب ایران لغو شد.^{۱۱}

با خواندن اسنادی که آقای بُر در مقاله اش مورد استناد قرار داده روشن می شود که شاه و مذاکره کنندگان ایرانی خواهان غنی سازی در داخل کشور بوده اند، و تقریباً تمامی پیشنهادهای آمریکا برای نظارت بر غنی سازی در داخل کشور، یا بازگرداندن میله های سوخت مصرف شده به آمریکا، دریافت پول آنها یا معادل آن سوخت جدید، و نیز غنی سازی اورانیوم ایران به صورت مشترک در تاسیسات دولتی یا چند ملیتی در خارج از ایران، مخالفت کرده اند و اساس مخالفتشان این بوده که بر اساس معاهده منع گسترش سلاح هسته ای (NPT) غنی سازی برای مصارف صلح آمیز حق ایران است.

بر اساس این اسناد، مذاکرات ایران و آمریکا دربارهٔ انرژی هسته ای با روی کار آمدن جعفر شریف امامی در اواخر تابستان ۱۳۵۷ / ۱۹۷۸ و استعفای اکبر اعتماد از ریاست سازمان انرژی هسته ای ایران* متوقف شد، و با روی کار آمدن دولت آیت الله خمینی، همه قراردادهای انرژی اتمی از سوی دولت انقلاب لغو شد.

هنوز هیچ سند مشخصی دربارهٔ مذاکره میان آمریکا و اردوی انقلاب دربارهٔ برنامهٔ اتمی ایران منتشر نشده، اما مارک گازیوروسکی مورخ آمریکایی در تحقیق خود با اشاره به ارتباط اردوی انقلاب با سفارت و نمایندگان آمریکا در آستانهٔ پیروزی انقلاب نوشته است از بعد از تعیین مهدی بازرگان به نخست وزیر انقلاب از سوی آیت الله خمینی، بحث دو طرف (امریکا و اردوی انقلاب) بر مسائل ضروری دوجانبه متمرکز شده بود:

در ۱۵ بهمن ۱۳۵۷ بازرگان به نخست‌وزیری منصوب شد این بحثها کم‌کم روی انبوه مسائل مبرم و ضروری دوجانبهٔ میان ایران و آمریکا متمرکز شد.^{۱۲}

از پیامهای آیت الله خمینی - مندرج در کتاب *صحیفهٔ امام* - چنین بر می آید بحث برنامهٔ اتمی ایران نیز یکی از این «انبوه مسائل مبرم و ضروری دوجانبه میان ایران و آمریکا» بوده است، که به توافقهایی نیز منجر شده است.

آیت الله خمینی در روزهای پیش از پیروزی انقلاب در دو سخنرانی به فاصلهٔ یک هفته، دو بار به موضوع برنامه اتمی ایران اشاره کرده است: بار نخست در روز ۱۳ بهمن ۱۳۵۷ (۸ روز قبل از پیروزی انقلاب اسلامی) در مدرسهٔ علوی و در سخنرانی برای روحانیون:

آقا، نیروی انسانی ما را به باد دادند اینها. این فرهنگ ما یک فرهنگ استعماری ست که نگذارد این نیروی انسانی رشد بکند. اینها را به یک حد محدودی نگه بدارد، نگذارد اینها رشد بکنند. رشد انسانی را نمی‌گذارند بکنیم. من که در فرانسه بودم از این اطراف می‌آمدند سراغ من؛ من جمله از آلمان مکرر آمدند اینهایی که در نیروهای اتمی کار می‌کنند. مطالبی اینها می‌گفتند؛

* در تابستان ۱۳۵۷ که جعفر شریف امامی به نخست‌وزیری منصوب شد، اکبر اعتماد از مقام ریاست سازمان انرژی اتمی استعفا داد. احتمالاً کاهش بودجهٔ این سازمان به دلیل تغییر اولویتها از دلایل این استعفا بوده است. در گزارش سفارت آمریکا در تهران در این باره آمده است: کاهش عظیم سرمایه‌گذاریهای دولتی روند تصمیم‌گیری در مورد موضوعات هسته‌ای را هم در سازمان انرژی اتمی و هم در وزارت نیرو فلج کرده است. جز در مورد ۴ رآکتور در دست ساخت، فعالیت هسته‌ای متوقف شده است. (به نقل از: تلگراف سفارت ایالات متحده در تهران به وزارت امور خارجه، ۲۱ سپتامبر ۱۹۷۸). به علاوه در تب فراگیر انقلاب، دکتر اعتماد نیز به مانند بسیاری دیگر از شخصیت‌های دولتی متهم به سوء استفاده مالی هم شده بود، ولی هرگز سندی دربارهٔ این اتهامها منتشر نشد.

من جمله این که نمی گذارند که ما چیز بفهمیم! چند صد نفر آن جا برده اند و می خواهند نیروی اتمی درست کنند برای خودشان. می گویند نمی گذارند ما کار [یاد بگیریم] علاوه بر این، می گویند این که الآن دارند درست می کنند برای مملکت مضر است. آنهایی که در همان جا کار می کردند به ما گفتند که این کار برای مملکت مضر است، خطر دارد برای مملکت اینها! هر جا الآن شما دست بگذارید، اسم محمدرضا خان رویش نوشته و خیانتش! (صحیفه امام؛ جلد ششم، ص ۳۵)^۴

وی شش روز بعد در تاریخ ۱۹ بهمن ۱۳۵۷ (دو روز قبل از پیروزی انقلاب اسلامی) در همان مدرسه، در سخنرانی خود با عنوان «محسنات نهضت اسلامی» خطاب به انجمنهای اسلامی پزشکان و مهندسیین و معلمین گفت:

شما می دانید که گرفتاری ملت ایران از پنجاه و چند سال پیش از این تا حال چقدر بوده است، و جرایم این پدر و پسر به این مملکت چقدر زیاد بود، و همه اقشار این مملکت در اختناق و در زحمت به سر می بردند. از آن طرف، دانشگاهها، دانشکدهها، همه آنها، دانشسراها، نمی توانستند ایفای وظیفه ای که محول به آنهاست بکنند. و همین طور مهندسیین و دیگر قشرها آزاد نبودند که مطالبی

^۴ در معرفی کتاب امنیت ملی و نظام اقتصادی ایران، تألیف آقای دکتر حسن روحانی رئیس جمهوری اسلامی نوشته بودم که

مرحوم عباسعلی خلعتبری وزیر امور خارجه ایران که خدماتی بزرگ به ایران کرده بود، از جمله به اتهام همکاری در ایجاد تاسیسات اتمی ایران اعدام شد. درباره اتهامات وی گفته شد که امضا کننده قرارداد بوشهر بوده و «ایران با وجود ذخایر عظیم نفت و گاز نیازی به نیروگاه اتمی ندارد و امضای این قرارداد مصداق تضییع بیت المال» بوده است! چند ماه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، روزنامه جمهوری اسلامی «نیروگاههای هسته ای» را «خیانت به خلق ما» خواند (۲۶ خرداد ۱۳۵۸). آقای سبحانی لغو قرارداد نیروگاههای اتمی را با افتخار به روزنامه ها اطلاع داد و تیتراژ اول روزنامه ها شد! (ایران شناسی، پائیز ۱۳۹۲، سال ۲۵، ص ۵۷۴).

اینک سایت رسمی «نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها معاونت مطالعات راهبردی» به نام «اندیشه سیاسی» این موضوع را تأیید کرده، ولی ادعا نموده علت اصلی اعدام خلعتبری مشارکت وی در امضای قرارداد ۱۹۷۵ و قراردادهای هسته ای نبوده است:

اصلی ترین اتهام آقای خلعتبری، همان مشارکت در تحکیم و تداوم رژیم دیکتاتوری پهلوی ست که چنین جرمی در واقع مشارکت در جنایت بر علیه ملت ستم کشیده بود و باعث شد تا وی به اعدام محکوم شود و بر این اساس حتی اگر مشارکت خلعتبری در امضای قرارداد هسته ای یا قرارداد الجزایر نیز جزء اتهامات وی بود قطعا این اتهام، به عنوان اتهام اصلی او نبوده و وی به خاطر این اتهامات اعدام نشده است و نهایتاً باید بگوییم که این اتهامات جزء مواردی بود که برای وی در نظر گرفته شده است اما هیچ سندی مبنی بر این که اتهامات او تبدیل به عنوان مجرمانه نیز برای وی شده و وی به خاطر این جرایم اعدام شده است وجود ندارد.

نگاهی به متن گزیده شده کیفرخواست مندرج در روزنامه های آن زمان خلاف ادعای «اندیشه سیاسی» را ثابت می کند. ای کاش این نهاد متن کامل کیفرخواست را به همراه جزئیات محاکمه خلعتبری منتشر می کرد تا موضوع روشن شود.

را که دارند بگویند یا اعمالی را که می‌خواهند به نفع ملت است انجام بدهند. ما مواجه شدیم در اروپا به بسیاری از محصلین که در آنجا هستند، و بسیاری از آنها که دولت فرستاده آنجا. من جمله مسئله انرژی اتمی که چهارصد نفر در آلمان هستند؛ و اینها عده‌ای‌شان آمدند پیش ما، و مطالبشان این بود که اولاً ما را عقب نگهداشته‌اند نمی‌گذارند که ما ترقی علمی بکنیم؛ و ثانیاً این انرژی اتمی برای ایران ضرر دارد نه فایده. تا آن وقتی که این قابل کار است در ایران نفت و گاز هست، آن وقتی که نفت و گاز تمام بشود اینها قابل عمل نیستند. علاوه، ضررهای مادی دیگر دارد. و این تعمدی بوده است که از دستگاه دولتی شده است؛ بر [ای] این که هم جوانهای ما را عقب نگهدارند و نیروی جوانان ما را از بین ببرند، و هم نگذارند که این مملکت ترقی بکند. با اسم «مترقی کردن مملکت» مملکت را به عقب راندند. (صحیفه/امام؛ جلد ششم، ص ۱۰۳-)

(۱۰۴)

چند موضوع درباره این اظهارات آیت الله خمینی در روزهای پیش از انقلاب گفتنی است:
* نخستین و مهمترین نکته این که در شرایط انقلابی آن روزها، در حالی که شیرازه کشور در حال از هم گسستن بود، اگر نه هزاران، دست کم صدها موضوع اساسی و حیاتی در جریان بود، چه ضرورتی داشت که آیت الله خمینی به عنوان رهبر بلامنازع انقلاب به موضوع انرژی اتمی بپردازد و انجام آن را نفی کند؟ در حالی که مطمئناً نه خودش از آن چیزی می‌دانست، و نه موضوع برای هیچ ایرانی دیگری در آن شرایط محلی از اعراب داشت. از یاد نبریم که در آن زمان فقط تعداد انگشت شماری از مردم از وجود چنین برنامه‌ای اطلاع داشتند.

* نکته دوم استدلال آیت الله خمینی است که اساساً همان استدلال امریکایی هاست، چه در آن زمان و چه در حال حاضر، که مملکتی که روی منابع عظیم نفت و گاز خوابیده چه نیازی به انرژی اتمی دارد؟

* هیچ توضیحی در ضرورت ایراد این سخنان نمی‌توان یافت، مگر این که مذاکراتی میان نمایندگان آیت الله خمینی با دولت امریکا بر سر برنامه اتمی ایران در جریان بوده، یا دولت امریکا تقاضای لغو این برنامه را داشته و آن را به اطلاع وی رسانده، و آیت الله خمینی این سخنان را - به عنوان پیامی برای امریکا - در موافقتش با لغو برنامه اتمی ایران اعلام کرده باشد.

آیا توضیح دیگری برای این سخنان آیت الله خمینی درباره مضر بودن برنامه انرژی اتمی ایران در ۸ روز و ۲ روز پیش از پیروزی انقلاب و به قدرت رسیدن وی و یارانش می‌تواند وجود داشته باشد؟

و نیز این سؤال که چه توافقه‌های دیگری قبل از انقلاب میان آیت الله خمینی با امریکا یا دیگر قدرتهای بزرگ درباره منافع فعلی و آتی مردم ایران صورت گرفته است، که مردم هنوز از آن بی اطلاعند؟

تابستان - پائیز ۱۳۹۳/۲۰۱۴

واشنگتن، دی. سی.

یادداشتها:

- ۱ - خاطرات آیت الله خلخالی، *از ایام طلبگی تا دوران حاکم شرع دادگاههای انقلاب اسلامی*، تهران، چاپ دوم اسفند ۱۳۷۹، ص ۳۶۰-۳۶۱
 - ۲ و ۳ - به نقل از: بنیاد نشر آثار و اندیشه های شهید آیت الله دکتر سید محمد حسینی بهشتی، به نشانی: <http://www.beheshti.org/?p=821>
 - ۴ - به نقل از خاطرات دکتر کریم سنجابی، به نشانی: <http://here-is-iran.blogfa.com/post/172>
 - ۵ - به نقل از سایت تابناک به نشانی: <http://www.tabnak.ir/fa/news/1769>
 - ۶ - سخنرانی مهدی بازرگان به مناسبت سومین سالگرد انقلاب اسلامی، به نقل از: <http://www.bultannews.com/fa/news/38493>
 - ۷ - Mark Gasiorowski, "US Intelligence Assistance to Iran, May-October 1979", *The Middle East Journal*, No. 64, Fall 2012
 - ۸ - Babak Ganji, *Politics of Confrontation: The Foreign Policy of the USA and Revolutionary Iran*, 2012, page 96.
 - ۹ - یوسف ترابی، *روابط ایران و آمریکا*، ج اول، تهران، عروج، ۱۳۷۹، صص ۱۶۱-۱۶۲
 - ۱۰ - *آن سوی اتهام* (خاطرات امیرانتظام از شهریور ۵۷ تا خرداد ۶۰)، جلد اول، صفحه ۲۷.
 - ۱۱ - متن کامل انگلیسی این مطلب را در نشانی زیر بخوانید: <http://www2.gwu.edu/~nsarchiv/nukevault/ebb268/>
- و ترجمه فارسی متن کامل مقاله و اسناد منتخب ویلیام بُر را می توانید در بلاگ شخصی نویسنده این مقاله بخوانید: <https://barbaad.wordpress.com/author/barbaad/>
- ۱۲ - Mark Gasiorowski, "US Intelligence Assistance to Iran, May-October 1979", *The Middle East Journal*, No. 64, Fall 2012